جلد اول

گنجینهٔ اشعار رحیمی

مجموعهٔ اشعار دینی و ادبی با رعایت علم عروض و قافیهٔ سنتی و آموزشی دربارهٔ علم عروض و قافیه در شعر فارسی و همچنین {راهنمای گام به گام در عروض و قافیه}

مؤلف: رفیع الله ،،رحیمی،،

گنجینهٔ اشعار رحیمی جلد اول مؤلف رفیع الله ،،رحیمی،،

ویژه‌گی های این اثر:

- اصلاحات اصلی در عروض و اهمییت آن
- آشنایی با تفعیلات اوزان شعری
- قافیه، ردیف و تبعیض در شعر
- تمرینات عملی عروض و قافیه
- وزن شعر و نقش آن در آهنگین‌سازی
- وزن عروض در شعر فارسی
- سروده های فارسی و اوزبیکی
- اشعار های اسلامی تأثیر گذار

گنجینهٔ اشعار رحیمی

گنجینهٔ اشعار رحیمی: مؤلف شاعر ابوالملیک رفیع الله رحیمی جوزجانی

نام تخلصـــــم زدل بـرآری
رحیمی ام، در راه تو یاری

تا ابد شـکر گزارم، ای خدای
رحمتت سایه سارم، سایه‌ساری

شناسنامۀ کتاب

نام کتاب:	گنجینۀ اشعار رحیمی
موضوع:	ادبیات، شعر فرهنگ و آموزش عروض و قافیه
مؤلف:	ابوالملیک رفیع الله ،،رحیمی،،
جلد:	(۱) اول
تعداد صفحه:	(۱۳۹)
حق چاپ و نشر:	برای هر مسلمان آراد می‌باشد
نوع اثر:	کتاب تأملی، اخلاقی و روحی با اشعار ادبی

بسم الله الرحمن الرحيم

اهداء:

این مجموعه را در خدمت همهٔ شاعران، نویسنده‌گان و دستداران شعر، ادب، علم و عرفان این مرز و بوم که تلاش می‌ورزند تا سخن شان زبان گویای حق و حقیقت باشد، تقدیم می‌نماییم.

فهرست مطالب

عنـــاوین صفحات

دیباچه، نامهٔ شاعر، اشعار های اسلامی

پیشگفتار

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد و سپاس بی‌پایان پروردگار مهربان را سزاست؛ پروردگاری که با لطف و کرم خویش، چراغ اندیشه را در دل انسان روشن ساخت و به او توانایی بخشید تا با قلم، رازهای نهفتهٔ روح خویش را بر صفحهٔ روزگار نقش زند .اوست که کلمات را جان می‌بخشد، دل‌ها را به نور معرفت زنده می‌سازد و راه حقیقت را برای جویندگان روشن می‌گرداند.
با توکل بر ذات اقدس الهی، این قلم ناچیز به حرکت درآمد تا حاصل سال‌ها تفکر، تجربه، احساس و جستجوی درونی را در قالب اثری ادبی تقدیم نماید؛ اثری که نه تنها مجموعه‌ای از اشعار، بلکه بازتابی از لحظات ناب زندگی، دردها و امیدها، شکست‌ها و پیروزی‌ها، و نجواهای عاشقانهٔ روح با خالق خویش است.
گنجینهٔ اشعار رحیمی «ثمرهٔ سفری طولانی در مسیر شناخت خویشتن و جهان پیرامون است؛ سفری که در» آن، واژه‌ها به پل‌هایی تبدیل شدند میان دل انسان و حقیقت هستی.

در دریای بیکران ادبیات و اندیشه‌های انسانی، گاه آثاری پدید می‌آیند که تنها نوشته‌ای ساده نیستند، بلکه روحی زنده و نوری فروزان در تار و پود آن‌ها جاری است .این‌گونه آثار، خواننده را به سفری معنوی و درونی فرا می‌خوانند؛ سفری که در هر گام آن، دریچه‌ای تازه به سوی شناخت خویش، فهم عمیق‌تر از جهان و نزدیکی به معبود گشوده می‌شود .این کتاب نیز تلاشی است در همین مسیر؛ تلاشی برای آن‌که کلمات،.چراغ راه دل‌های جویای حقیقت باشند.

شعر، تنها بازی با واژه‌ها نیست؛ شعر زبان دل است، آینهٔ احساس است و پلی است میان عقل و عشق. موسیقی نهفته در کلام، روح انسان را نوازش می‌دهد و وزن و قافیه، همچون نظمی الهی، به واژه‌ها هماهنگی و زیبایی می‌بخشد .از همین‌رو، علم عروض و قافیه یکی از مهم‌ترین شاخه‌های دانش ادبیات فارسی به شمار می‌رود؛ دانشی که به ما می‌آموزد چگونه موسیقی کلام را درک کنیم، چگونه واژه‌ها را در قالبی موزون و دلنشین سامان دهیم، و چگونه احساسات خویش را با نظمی هنرمندانه بیان کنیم.

در این اثر، تلاش شده است تا مباحث بنیادی و کاربردی عروض و قافیه، به زبانی ساده، روان و قابل فهم — بیان گردد تا همهٔ علاقه‌مندان — از دانش‌آموزان و دوستداران ادبیات گرفته تا شاعران نوپا و اهل ذوق بتوانند به آسانی با اصول این علم آشنا شوند .هدف آن است که خواننده نه‌تنها قواعد را بیاموزد، بلکه زیبایی نهفته در نظم و آهنگ شعر را با جان و دل احساس کند و بتواند در سرودن اشعاری موزون، خلاق و دلنشین موفق گردد.
هدف مؤلف، شاعر ابوالملیک رفیع‌الله رحیمی، آن است که این اثر پلی باشد میان ذوق فطری و دانش ادبی؛ پلی که خواننده را به درک عمیق‌تری از هنر شعر رهنمون سازد و او را در مسیر آفرینش آثار ادبی الهام‌بخش یاری رساند .امید است که این کتاب بتواند چراغی کوچک در مسیر رشد فرهنگی و ادبی جامعه باشد و جوانان این سرزمین را به سوی دانایی، زیبایی و آفرینش هنری سوق دهد.

باشد که این مجموعه، نه تنها به عنوان کتابی برای مطالعه، بلکه به عنوان همراهی صمیمی در لحظات تنهایی، تفکر و الهام، در کنار خوانندگان قرار گیرد؛ همراهی که دل‌ها را به نور امید روشن سازد و اندیشه‌ها را به سوی افق‌های بلند هدایت کند.

با نهایت احترام
ابوالملیک رفیع‌الله رحیمی

نگاهی نو به اندیشه‌ها و سروده‌های رحیمی

این مجموعه، چنان‌که از نام آن برمی‌آید، مشتمل بر دو بخش مستقل است
سروده‌های فارسی ـ دری
سروده‌های اوزبیکی ـ ترکیِ

رحیمی افزون بر تسلط براوزبیکی در زبان مادری خویش یعنی ،فارسی نیز چیره‌دست بود .او همچون استادان بزرگ سخن—به‌سان امیرعلی‌شیر نوایی که« بازار سخنش از یک سو دکان قنادی و از سوی دیگر زرگری » بود در هر دو زبان طبعی شیرین و لطیف داشت .وی تنها شاعر نبود؛ بلکه گاه‌گاه به استودیوهای اسلامی نیز سر می‌زد و ترانه‌هایی را با صدای گرم خود می‌سرود و می‌خواند.

بخش چشمگیری از آثار او را مناجات‌ها، حمدیه‌ها و سروده‌های ستایش پیامبر اکرم ﷺ تشکیل می‌دهد. هرچند در قالب‌های گوناگون تجربه‌آزمایی کرده، اما بیش از همه به غزل، مثنوی، دوبیتی و رباعی گرایش داشته است.

شعر او گاه همچون رودخانه‌ای زلال و روان پیش می‌رود؛ چنان‌که خواننده احساس می‌کند جریان کلام او را با خود می‌برد و نمی‌گذارد لحظه‌ای از همراهی با آن باز بماند .این روانی بیان، جلوه‌ای از حالات روحی و درونی شاعر است که در قالب‌های مختلف تجلی می‌یابد.

رحیمی در سروده‌هایش گاهی به پدر مهربان و دنیادیده‌ای می‌ماند که مخاطب را نصیحت می‌کند؛ زمانی چون یعقوبی است که از داغ فراق یوسف، دلش داغدار و نگاهش پر سوز است؛ و گاهی نیز همچون عاشقی پاکباز جلوه می‌کند که همه دارایی‌اش را در راه معشوق حقیقی فدا ساخته است .در برخی اشعار نیز نقش عالم و فقیهی سخنور را می‌گیرد که مخاطب را به پای‌بندی احکام شرعی و اخلاق اسلامی دعوت می‌کند.

از خلال اشعارش برمی‌آید که در زندگی اجتماعی نیز فردی خوش‌خلق، مردم‌دار و پاسدار ارزش‌های دینی بوده است .دوستی، جوان‌مردی و صداقت را عزیز می‌شمرد و از دنیاپرستی و بخل به‌شدت بیزاری داشت.

اشعار رحیمی جوزجانی ساده، روان و قابل‌فهم برای عموم است .او به‌گونه‌ای گسترده از تعبیرات عامیانه، امثال و عبارات روشن بهره می‌گیرد .صنایع لفظی و معنوی، تشبیه‌ها و استعارات را نیز با مهارت خاصی به کار می‌برد؛ تا آنجا که خواننده به‌آسانی وزن و آهنگ کلام را درمی‌یابد و می‌تواند همراه او در مسیر عروض و قافیه گام بردارد.

با آنکه هدف اصلی او رساندن پیام، نصیحت و انتقال اندیشه‌های اخلاقی و معنوی بود، گاهی مولانا فرموده است» :رَستَم از این بیت و غزل ...مفتعلن مفتعلن مفتعلن کُشت مرا«—خود را از قید وزن و قالب نیز رها می‌کرد .در بخش زیادی از سروده‌هایش، مفاهیم آیات قرآن و سخنان پیامبر ﷺ جلوه‌گر است؛ چنان‌که گویی شاعر جان خویش را با نور دین درآمیخته است.

مقدمه‌ای شعر و اهمیت آن

شعر یکی از قدیمی‌ترین و زیباترین قالب‌های ادبی در تاریخ بشریت است .از گذشته‌های دور، انسان‌ها برای بیان احساسات،افکار، عقاید، دردها و شادی‌های خود از شعر بهره می‌بردند .شعر نه تنها وسیله‌ای برای ارتباط بوده،بلکه ابزاری برای حفظ تاریخ،فرهنگ،دین و اخلاق نیزبوده است.
شعر در زبان فارسی و عربی جایگاه ویژه‌ای دارد و شاعران بزرگی همچون سعدی، حافظ، فردوسی، مولوی، بیدل، ناصر خسرو و دیگران، با بهره‌گیری از قواعدی دقیق، اشعاری را خلق کرده‌اند که قرن‌هاست در دل‌ها مانده است.
یکی از مهم‌ترین دلایلی که شعر را از نثر جدا می‌سازد، وزن و قافیه است .این دو عنصر، نظم و آهنگی خاص به شعر می‌بخشند و باعث می‌شوند شنونده یا خواننده، راحت‌تر با متن ارتباط برقرار کند.
علمی که به بررسی وزن و ارکان شعری می‌پردازد، علم عروض نام دارد .همچنین شناخت قافیه و رعایت آن در شعر نیز بخش مهمی از هنر شاعری است.
در این کتاب، گام به گام با شما پیش می‌رویم تا با علم عروض، قافیه و تبعیض....

علم عروض چیست؟

علم عروض دانشی است که به بررسی وزن و آهنگ اشعار می‌پردازد .این علم کمک می‌کند تا شعر، موزون، خوش آهنگ و گوش‌نواز باشد .به بیان ساده، عروض قواعدی است برای شناخت وزن‌های شعری و ساختن اشعار بر اساس آن‌ها.
هدف علم عروض:
شناخت وزن شعر
جلوگیری از اختلال وزنی در اشعار
تصحیح اشعار از نظر عروضی
کمک به شاعران برای سرایش صحیح
تاریخچه علم عروض:
علم عروض توسط خلیل بن احمد فراهیدی، دانشمند بزرگ قرن دوم هجری، تدوین شد.
او با گوش دادن به اشعار عربی و بررسی ساختار آهنگین آن‌ها، ۱۶ بحر وزن شعری را استخراج کرد که بعدها اساس ساختار شعر عربی و فارسی شدند.

اصطلاحات اصلی در عروض

بحر :الگوی وزنی مشخص که شعر بر اساس آن ساخته می‌شود. (مثل :رجز، هزج، کامل، متقارب)
تفعیله :واحد کوچک وزن شعر .هر بحر از چند تفعیله تشکیل می‌شود.
زحاف :تغییرات جزئی در تفعیلات (حذف یا تبدیل برخی حروف).
علت :تغییرات اصلی و بزرگ‌تر در تفعیله‌ها.
قافیه :حروف و آوای تکرارشونده در پایان ابیات.

مثال ساده:
اگر بیتی از حافظ را بخوانیم:
اگر آن ترک شیرازی به دست آرد دل ما را
به خال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را
این شعر دارای وزن مشخصی است که با علم عروض می‌توان آن را تحلیل کرد

آشنایی با تفعیلات اوزان شعری:

در علم عروض، تفعیله کوچک‌ترین واحد وزن شعر است .هر شعر بر اساس ترکیب چند تفعیله ساخته می‌شود .شناخت تفعیله‌ها برای درک وزن شعر ضروری است.

نمونه‌هایی از تفعیلات پرکاربرد:

نام تفعیله	ساختار)هجایی	(مثال هجایی
فاعلن /	- ب -	بـا-رگـی
فعولن	- ب - -	دلـم-را
مفاعیلن	- - ب - -	زبـا-نـی-ها
مفاعلن	- ب - ب -	بـه-خـو-شی-ها
مستفعل	- - ب ب -	چو-نان-کـه
مستفعلن	- - ب - ب	منـم-آنـکـه

کلید علائم هجایی: الف: هجای بلند، ب: هجای کوتاه، ج: هجای کشیده (گاهی حذف‌پذیر)

ساختار بحر با استفاده از تفعیلات:
هر بحر ترکیبی از تفعیلات تکرارشونده است .مثلاً: زجر رجز :مستفعلن مستفعلن مستفعلن مستفعلن
مثال شعر در این وزن: به نام خداوند جان و خرد /کزین برتر اندیشه برنگذرد

نکته مهم:
وقتی یک شاعر می‌خواهد شعری بنویسد، باید وزنی را انتخاب کند (یعنی بحری را برگزیند) و تمام ابیات را طبق آن بنویسد.

آشنایی با اوزان رایج شعر فارسی:
در زبان فارسی، برخی بحور (اوزان شعری) رایج‌تر و محبوب‌تر هستند .در این فصل چند تا ازمهم‌ترین آن‌ها را معرفی می‌کنیم.

۱. بحر متقارب:
ساختار: فعولن فعولن فعولن فعولن
مثال: برو کار می‌کن، مگو چیست کار، که سرمایه جاودانی است کار
وزن این بحر برای اشعار حماسی مثل شاهنامه بسیار مناسب است.

۲. بحر رمل
ساختار: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن
مثال:باز آمدم، باز آمدم، از پیش آن یار آمدم (مولوی)
وزن نرم و موسیقایی، مناسب اشعار عارفانه و عاشقانه

۳. بحر هزج:
ساختار: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن
مثال: دل من گرفته زین‌جا، هوس سفر نداره (فروغ فرخزاد) وزن دلنشین، بیشتر برای اشعار احساسی.

۴. بحر مجتث:
ساختار: مفاعلن فاعلاتن مفاعلن فاعلاتن
مثال: به یاد دوست در دل شب، نشسته‌ام با سکوت، دلم گرفته ز غـربت، دلم شکسته‌یهـوت
وزن کمی پیچیده‌تر اما زیبا برای مضامین عاشقانه یا عرفانی.

۵. بحر بسیط:
ساختار: مستفعلن فاعلن مستفعلن فاعلن
مثال: آمد بهار خرم با رنگ و بوی طیب، با صد هزار نزهت و آرایش عجیب
مناسب اشعار طبیعت‌گرا و وصفی

قافیه، ردیف، و تبعیض در شعر
با سه عنصر مهم در زیبایی و ساختار شعر فارسی آشنا می‌شویم:

قافیه چیست؟

قافیه به واژه‌ها یا حروفی گفته می‌شود که در پایان دو یا چند مصراع به یک صورت تکرار می‌شوند وباعث آهنگ و موسیقی در شعر می‌گردند.
مثال: وبه صحرا شدم، عشق باریده بود، و صحرا پر از لاله گردیده بود
در این بیت، کلمات "بود "و "گردیده بود "قافیه دارند.

ردیف چیست؟
ردیف واژه یا عبارتی‌ست که بعد از قافیه، بدون تغییر، در چندین بیت تکرار می‌شود.
مثال :من از روز ازل دیوانه بودم، اسیر عشق آن جانانه بودم
در این‌جا، کلمه "بودم "ردیف است و "دیوانه" / "جانانه "قافیه‌اند.

تبعیض در شعر چیست؟
تبعیض، در قالب تقسیم‌بندی موضوعی و وزنی اشعار است .یعنی شاعر در شعر خود بین موضوع‌ها یا احساسات مختلف توازن و ترتیب خاصی ایجاد می‌کند.

مثلاً در یک شعر می‌تواند ۳ بیت عاشقانه، ۳ بیت اخلاقی، و ۲ بیت اجتماعی بگنجاند؛ ولی همه در یک وزن و قافیه باشند.
هدف تبعیض: ۱- جلوگیری از یکنواختی ۲- گسترش مضمون ۳- جذابیت بیشتر برای مخاطب

تمرینات عملی عروض و قافیه

.در این فصل، شما را با چند تمرین ساده و مفید آشنا می‌کنیم تا بتوانید مهارت سرودن شعر را تقویت کنید

تمرین اول :تشخیص قافیه و ردیف

بیت را بخوانید و قافیه و ردیف را مشخص کنید: درون سینه‌ام شوریست پیدا، ز عشق یار، آرامم کجا

پاسخ:

قافیه :پیدا /کجا

ردیف :ندارد (چون واژه‌ای بعد از قافیه نیست که در تمام ابیات تکرار شود)

تمرین دوم :ساختن قافیه

کلمه‌ی "دل "را به عنوان پایه انتخاب کنید و چند قافیه برای آن بسازید:

(در صورت وزن هم‌سان، می‌توان از ترکیبات نیز استفاده کرد)

تمرین سوم :ساختن یک بیت با قافیه و ردیف

دستور :با ردیف "می‌خوانم "و قافیه‌ای دل‌خواه، یک بیت بسازید.

نمونه: ز سوز سینه‌ام شعری سرودم، می‌خوانم، ز یاد یار شب تا صـــبح گریم، می‌خوانم

اوزان رایج در شعر فارسی و کاربرد آن‌ها

تعریف وزن در شعر فارسی:

وزن یا بحر در شـعر، الگوی ثابت و تکرارشـونده‌ای از هجاهای کوتاه و بلند اسـت که به شـعر نظم و آهنگ می‌بخشد .وزن باعث زیبایی و روانی شعر می‌شود و شاعر با انتخاب وزن مناسب، احساسات و پیام خود را بهتر منتقل می‌کند.

اوزان پرکاربرد:

در شعر فارسی چند وزن معروف و پرکاربرد وجود دارد که عبارت‌اند از:

۱- متقارب :الگوی کوتاه و بلند به صورت «فعولن فعولن فعولن فعولن»

۲- رمل: «مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن»

۳- هزج: «مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن» مشابه رمل اما در برخی جایگاه‌ها تفاوت دارد

مفاعیلن، فاعلاتن و دیگر اوزان که در قالب‌های مختلف به کار می‌روند.

نمونه شعر برای هر وزن:

الف - وزن متقارب:

بیا تا گل بر افشانیم و می در ساغر اندازیم = فلک را سقف بشکافیم و طرحی نو در اندازیم

ب - وزن رمل: دل می‌رود ز دستم، صاحب‌دلان خدا را = دردا که راز پنهان، خواهد شد آشکارا

تمرین:یک بیت کوتاه انتخاب کنید و وزن آن را تشخیص دهید، سپس خودتان یک بیت جدید بسازید که با همان وزن باشد.

انواع قافیه‌ها و کاربردهای آن در شعر

در این فصل به معرفی انواع قافیه‌ها می‌پردازیم و نقش هر کدام را در ساختار شعر و وزن بررسی می‌کنیم.

۱- قافیه کامل:
زمانی که تمامی صداهای آخر کلمات در مصرع‌ها یکسان باشند، مانند:
شب تاریک و بی‌صداست - دل من همـــچو دریا ست

۲- قافیه ناقص:(نیمه قافیه)
وقتی فقط بخشی از صداها مثل واکه‌ها یا همخوان‌ها در قافیه مشترک باشند، مثل:
روز روشن آمد و باران - دل پر از حسرت و روان.

۳- قافیه مرکب:
قافیه‌ای که شامل دو یا چند بخش صوتی باشد، مثل:
گلی که در باغچه می‌روید، - دلم برایت همیشه می‌تپید.

۴- قافیه داخلی:
قافیه‌ای که در داخل یک مصرع یا بین کلمات داخلی آن ایجاد شود، که باعث زیبایی و آهنگین‌تر شدن شعر است.
کاربرد قافیه‌ها: الف- ایجاد آهنگ و موسیقی در شعر ب- تأکید بر مفهوم‌ها و احساسات
ج- کمک به حفظ وزن شعری
تمرین: دو مصرع با قافیه ناقص بنویسید و تفاوتش را با قافیه کامل بررسی کنید.

وزن شعر و نقش آن در آهنگین‌سازی

در این صفحه.به بررسی وزن شعر، چگونگی تشخیص آن و اهمیتش در زیبایی شعر می‌پردازیم

وزن شعر چیست؟

وزن شعر همان ریتم و آهنگ شعری است که با شمارش هجاهای کوتاه و بلند در هر مصرع ایجاد می‌شود.

هجای کوتاه و بلند:

هجای کوتاه :صدای کوتاه و سریع مانند کلمات «دل» «سَحر»
هجای بلند :صدای کشیده و طولانی مانند کلمات «راه»«ماه»

عروض:

علمی است که به بررسی وزن و قافیه شعر می‌پردازد و قواعدی مشخص برای ساخت وزن درست دارد.
بحرهای شعری: بحرها قالب‌های وزنی شعر هستند که در زبان فارسی رایج‌ترین آنها عبارت‌اند از:
الف- بحر هزج ب- بحر رمل ج- بحر رجز د- بحر متقارب

اهمیت وزن:
وزن باعث زیبایی و هماهنگی در شعر می‌شود و بدون آن شعر می‌تواند نامنظم و ناخوشایند باشد.

تمرین کنید: یک بیت شعر با وزن هزج بنویسید و هجاهای کوتاه و بلند آن را مشخص کنید.

قافیه و نقش آن در زیبایی شعر
قافیه چیست؟
.قافیه تکرار صداها در انتهای مصراع‌هاست که به شعر آهنگ و هم‌آوایی می‌بخشد

انواع قافیه:
کامل :تکرار کامل صداها، مثل گل - و - دل
ناقص :تکرار بخشی از صداها، مثل شب - و- لب
مقطع :تکرار صدای آخر فقط، مثل باد - و - شاد

محل قافیه: معمولاً در پایان هر مصراع یا در پایان مصراع دوم در هر بیت قرار دارد.
نقش قافیه در شعر: ایجاد آهنگ و ریتم - کمک به حفظ و یادآوری شعر - افزایش زیبایی و گیرایی

نکته مهم: به گفتهٔ شاعر
.قافیه باید به‌گونه‌ای انتخاب شود که به معنای شعر لطمه نزند و طبیعی باشد

وزن و عروض در شعر فارسی
وزن چیست؟
وزن یا بحر، ساختار ریتمیک شعر است که بر پایه هجاهای بلند و کوتاه شکل می‌گیرد.

هجای بلند و کوتاه:
هجاهای کوتاه :هجاهایی که زمان کوتاهی برای تلفظ دارند مانند -کَ - در- گَتاب-
هجاهای بلند :هجاهایی که زمان بیشتری برای تلفظ دارند مانند- تا - در - گَتاب-

عروض چیست؟
علمی است که قواعد وزن در شعر را بررسی می‌کند و انواع اوزان را مشخص می‌کند.
نمونه‌ای از وزن:
وزن (مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن)«بحر رمل»
مثال: «بیا که وقت گل‌افشانی است»
اهمیت وزن: وزن به شعر نظم می‌دهد و به آن زیبایی موسیقایی می‌بخشد.

بخش اشعار

شعرهای حماسی با سبک عالی و دلنشین

نخستین شروع کنم

نخستیـــن شـــــروع کنـــم حمـــدِ خدا
آنکه داد عقل و دل، روشنی و نور و صفا

آفرید آفـــــاق را، آسمـــــــان و ارض را
در دل شب، آفتاب؛ در سحـــــر دمید نوا

آب داد و خـاک داد، باد و آتـش آشنا
زندگی بخشد ما را، بینشان و بیهوا

داد ما را عقل و هوش، ذوق عرفان و دعا
رهنمای راه شد، از کرم، بی‌ادعا

هر که دل به یاد او بست، یافت فیض از ابتدا
هر دلی بی‌یاد او شد، گم در این ماجرا

با زبان شکر گویم، با دل و با دیده‌ها
هر نفس گویند خلقی :شکر او با صد صدا

نعمتش بی‌انتها، رحمتش بی‌منتها
می‌رسد فیضش به ما، آشکارا و نهان‌ها

اوست بخشایندهٔ ما، در خطا و در دعا
می‌دهد فرصت که بنده باز گردد سوی ما

در دل ما مهر او، چون چراغی شد بپا
تا نلغزیم از ره حق، در غبار فتنه‌ها

با دعا و ذکر، شب و روز سپاس کنیم
از عطایِ بی‌کران، جان و دل سیر شد

ای خدا، ما بندگان را لطف خود فراگیرد
تا در هر لحظه، شاکرِ رحمتِ تو باشیم

رحیمی آغاز کرد !اولین اشعار حمد و ثنا
با همان امید باید رفت تا روز جـزا

جمال حضرت محمد مصطفی ﷺ

روی تو آیینهٔ لطفِ خداوندِ جلیل
نور تو تابنده‌تر از مهرِ جهان‌تابِ اصیل

چون سحر از پرتو رخسار تو عالم گل کرد
ظلمت از دیدهٔ انسان بشد و گشت زایل

خلق تو چشمهٔ احسان و وفا بود و کرم
دل ز نام تو شود سرشارِ نورِ کامل

در شبِ جهل، تو چون ماهِ هدایت بودی
بردی از راهِ بشر سایهٔ شک و باطل

خُلق نیکوی تو آموخت به عالم رحمت
تا نمانَد به دلِ خلق اثر از کینِ باطل

دست لطف تو گرفت از دلِ درماندگان
کرد لبخند یتیمان ز کرم حاصل

هر که یک‌دم ز رهِ عشق تو بگذشت به صدق
یافت در سینهٔ خود چشمهٔ نورِ واصل

نام تو زمزمهٔ صبح و دعای شبِ ماست
تا ابد مانَد و گردد سببِ امنِ محافل

امت از فیض تو آموخت رهِ وحدت و صلح
تا شود دفع ز عالم شررِ جنگ و جدل

ای رسولِ حق، جمالت سببِ آرامش
می‌برد یاد تو ما را سوی باغِ دل

هر که دل بست به تو، یافت نجاتِ جاوید
شد رها از غمِ دنیا و عذابِ مشکل

گفت«رحیمی»که جهان زینت نامت دارد
تا ابد می‌درخشد ز تو دینِ اکمل

دین مقدس اسلام

نور حقیقت بتابد ز مشرق ایمان
راه نجات بشر شد، شریعتِ قرآن

دل ز غبارِ جهل شوید به آبِ هدایت
تا که صفا گیرد از پرتو لطفِ یزدان

عدل محمدی آموخت رسم برابری
برد ز دل‌های ما کینه‌های پنهان

علم و عمل در رهش گشت چراغِ هستی
تا نشود گم کسی در شبِ حیران

دست کرم می‌رسد بر سر یتیمان
مهر نبی می‌دهد مرهمِ وجدان

صبر و توکل بیاموزد این رهِ روشن
تا نشود بنده مغلوبِ طوفان

وحدت امت شکوهِ دینِ مبین است
می‌شکند از صف ما حیلهٔ شیطان

ذکر خدا قوت جان‌های خسته
می‌برد انسان را سوی گلستان

هر که به اخلاص نهد قدم در این راه
می‌رسد آخر به رضوانِ سبحان

اسلام چراغ رهِ اهل بصیرت
می‌رهاند دل ز تاریکیِ عصیان

ای که طلب می‌کنی عزت جاوید
رو به سوی حق بیا، دور ز نقصان

گفت«رحیمی»که سعادت به همین است
زیستن اندر پناهِ دینِ اسلام

قیامِ قلم

به میدان آمد قلمِ من، فریادِ حق در جهان علم
که ای دل برخیز و بشکن پردهٔ ظلمت و هر مهجور علم

نه شمشیر آهن، نه خشونت، توان زد به عمق اندیشه
که فتحِ جاودان آید ز نورِ خرد و ایمانِ علم

هزاران لشکرِ جهل و دروغ به جنگِ حقیقت آمدند
ولی قلمِ صادق، می‌کند از تاریکی‌ها سپرِ علم

اگر تباهی‌ها و ستم بر دلِ مردم سایه افکند
به نوکِ قلمِ آگاه، فرو ریخته شد زنجیرِ علم

به هر خطی که ز دلِ صادق روان شد، روشنی گرفت
که چراغِ راهِ انسان شد در ظلمتِ تار و پودِ علم

نه آسان بود مبارزه با جهل و فریبِ زمانه
ولی صبر و صدق، گشوده در دل‌ها دروازهٔ علم

به هر کتاب، هر سطر، هر نوشتهٔ جان‌فزا
می‌پیچد در جهان پیامِ بیداری و شورِ علم

جهان گرچه فریبنده‌ست با زر و زور و هیاهو
ولی قلمِ آگاه کند روشن کوچه و مسیرِ علم

به هر کسی که دانش آموزد و حق را بنویسد
می‌شود رهبرِ نسل‌ها و سردارِ میدانِ علم

سحرگاهان فریادِ عدالت ز لابه‌لای صفحات
می‌رسد به گوشِ مردم، پیام‌آورِ فرمانِ علم

«رحیمی» ز قیامِ قلم نوشت این ندا در جهان
که بیدار می‌کند دل‌ها با قدرتِ نورِ علم

شاعران کلاسیک

از نَفَسِ شاعران، جانِ جهان شد بیدار
از سخنِ عارفان، دل برسد بر دیدار

مولوی از عشق گفت، شعله به جان‌ها افروخت
چرخ سماعش بُرد عقل به سوی اسرار

سنایی از ره حق پرده ز باطل برداشت
تا بنماید رهی روشن و استوار

عطار به سیمرغ برد قافلهٔ مشتاقان
تا بشناسند خود را ز رهِ کردار

حافظ ز غزل ساخت پلِ وصل حقیقت
ریخت ز جامش میِ توحید به افکار

سعدی به گلستان سخن آراست جهان را
پندش بود مرهمِ دل‌های گرفتار

جامی ز صفای دل نوشت از رهِ عرفان
کرده کلامش همه لبریز ز انوار

بیدل به خیالِ لطیف آینه‌ها ساخت
تا بنگرد جان بشر عالمِ اسرار

اقبال ز بیداریِ امت سخن آغاز
تا بدمد روحِ یقین در تنِ افکار

این سلسلهٔ نور رسد تا به قیامت
چون نَفَسِ حق بوزد در دلِ اشعار

هر کس که رود در رهِ این قافلهٔ نور
می‌رسد آخر به سرمنزلِ دیدار

گفت«رحیمی»که ز اشعارِ بزرگان
زنده شود باز دلِ خستهٔ روزگار

سرزمین ایران و افغانستان

ای سرزمینِ هنر، مهدِ دلیرانِ کهن
ای وطنِ شعر و گل، خانهٔ مردانِ کهن

از تو دمید آفتابِ هنر و فرهنگ ناب
نام تو جاوید شد در دلِ دورانِ کهن

کوه تو استوار و دلت چشمهٔ امید
می‌تپد از مهر تو قلبِ جوانانِ کهن

از دل تاریخ تو جوشد صدای آزادی
می‌رسد این نغمه از سینهٔ پیرانِ کهن

شعر تو آینه‌دارِ ادب و حکمت شد
پرورده‌ای تو بسی گوهرِ تابانِ کهن

دانش و بینش تو روشنگرِ راه بشر
بوده‌ای آموزگارِ خردمندانِ کهن

فرش تو نقش بهشت و گلِ باغت خندان
برده به دل‌ها صفا عطرِ گلستانِ کهن

نام تو پیچیده در دفترِ تاریخِ جهان
مانده به جا از تو صد قصهٔ پنهانِ کهن

مردم تو اهل وفا، یارِ دلِ یکدیگرند
زنده به مهرند و عشقِ رفیقانِ کهن

دست هنرمند تو معجزه در نقش و نگار
ساخته از خاک تو کاخِ زر افشانِ کهن

هر که نهد پای در این خاکِ پر از خاطره‌ها
می‌شنود زمزمهٔ قصهٔ یارانِ کهن

گفت«رحیمی»که ایران گهرِ مشرقِ عشق
تا ابد زنده بماند به دلِ جانانِ کهن

عالمان و اندیشه‌مندان گرامی

ای چراغانِ خرد، روشنیِ راهِ بشر
ای فروغِ اندیشه، مایهٔ فخرِ بشر

از شما زنده شود روحِ امید و دانش
می‌تپد از سخننت قلبِ جهان‌خواهِ بشر

علم شما باغِ یقین را ثمر آورده
کرده سیراب دل از چشمهٔ آگاهِ بشر

فکرِ بیدار شما پرده ز جهل افگنده
تا شود روشن از آن دیدهٔ گمراهِ بشر

پندِ شما مرهمِ زخمِ دلِ بی‌پناهان
می‌دهد قوتِ جان بر تنِ درماندهٔ بشر

راه حق را بنمودید به نورِ حکمت
تا نلغزد ز رهِ عدل دلِ سادهٔ بشر

عدل آموخت جهان از سخنِ بیدارتان
شد ز انصاف شما سبز رهِ کاهِ بشر

صبر و اخلاق شما درسِ بزرگِ انسان
می‌دهد عزت جاوید به همراهِ بشر

نامتان زنده بماند به دلِ اهلِ یقین
چون ستاره بدرخشد به شبِ ماهِ بشر

هر که جوید رهِ دانش ز شما نور گیرد
می‌رسد آخر کار بر سرِ جاهِ بشر

زنده از همتِ شما محفلِ علم و عرفان
می‌برد عطر شما سوی دلِ چاهِ بشر

گفت«رحیمی»که عالِم سببِ عزت ماست
تا ابد زنده بود نامِ شما، شاهِ بشر

ستایش دانش و بیداری دل‌ها

ای صبحِ امید از افقِ جان برآمد
انوارِ یقین بر دلِ انسان برآمد

دل‌ها ز فروغِ علم، تابان گردید
از پرتوِ دانش، رهِ عرفان برآمد

در مکتبِ عشق، عقل شاگردِ دل شد
از سینهٔ عاشق، سخنِ جان برآمد

چون چشمهٔ حکمت ز خرد جوشیدن گرفت
از قطرهٔ آن، بحرِ فراوان برآمد

با نورِ کتاب، شبِ جهل افول کرد
از صفحهٔ آن، صبحِ درخشان برآمد

اندیشه چو پرواز به افلاک نمود
از همتِ او، عزمِ دلیران برآمد

هر کس که به راهِ معرفت گام نهاد
از گامِ وی آوازِ ایمان برآمد

با یادِ خدا، دل به طمأنینه رسید
از ذکرِ حق، آرامِ وجدان برآمد

در سایهٔ علم، صلح مهمانِ جهان
از عدلِ قلم، لطفِ فراوان برآمد

ای دوست، بکوش تا چراغی باشی
کز نورِ تو، راهِ شبستان برآمد

تا نام تو جاودانه در دل‌ها شد
از شعرِ تو، باغِ سخنستان برآمد

این نغمه ز دل بر لبِ دفتر بنشست
با مهرِ سخن، نامِ »رحیمی «برآمد

راهِ یقین

به تاریکیِ شب‌هایِ تردید، دلم جست نشانِ یقین
ز لطفِ خدا روشنی یافت در آینهٔ جان، یقین

چو طوفانِ حوادث به سرِ زندگی‌ام سایه فکند
گرفتم به توکل، رهِ آرامشِ دل، در امانِ یقین

نهراسیدم از وسوسه‌هایِ دلِ سرگشتهٔ خویش
که بنشست به قلبم چو چراغی فروزان، یقین

ز هر پیچِ خطر، دستِ عنایت به مددگار رسید
کشیدم به پناهِ کرمش، رشتهٔ جان، سوی یقین

دلِ خستهٔ من در طلبِ نورِ هدایت می‌سوخت
وزید از نفسِ رحمتِ او بادِ خنک‌جان، یقین

به سجده گهِ شب، اشکِ ندامت به زمین بوسه نهاد
که شاید بنویسند به دیوانِ عمل، ارمغانِ یقین

چو دیدم که جهان خانهٔ فانی‌ست و گذرگاهِ عدم
نهادم قدم از صدق و صفا در رهِ جاودان، یقین

نه فریفتهٔ زر شدم و نه اسیرِ فریبِ مقام
که آموخت مرا زهد و قناعت، سخنِ بی‌زیان، یقین

ز هر رنج و بلا، حکمتی از جانبِ حق یافتم
که می‌پرورد از بذرِ صبوری به دلِ انسان، یقین

«سحر گفت به گوشم» :مرو در پیِ وهم و گمان
که خورشیدِ حقیقت بدمد از دلِ پنهان، یقین

ز الطافِ خدا دل به امیدی دگر آراسته شد
که فردایِ من روشن شود از لطفِ بی‌پایان، یقین

رحیمی «ز رهِ صدق نوشت این سخنِ روشنگر»
که آرامشِ دل می‌رسد از ذکرِ خدا، جانِ یقین

ماه رمضان و رحمت الهی

ماهِ صیام آمد و رحمت به جهان شد
درهایِ سما باز، عطا بی‌کران شد

دل‌ها همه از نورِ عبادت صفا یافت
این ماه، سبب‌سازِ طهارتِ روان شد

از سفرهٔ افطار، صفا می‌چکد امشب
هر لقمهٔ نان، مائدهٔ آسمان شد

در شب‌های قدر، آینهٔ بخت جلا یافت
تقدیرِ بشر، بسته به لطفِ یزدان شد

تسبیحِ ملک، نغمهٔ آرامشِ دل گشت
هر ذکرِ خدا، مرهمِ دردِ نهان شد

با اشکِ سحر، باغِ دعا تازه‌تر گردید
هر قطرهٔ آن، گوهرِ نابِ جنان شد

گر بنده به اخلاص، سرِ طاعت خم کرد
در نامهٔ او، خطِّ عفو جاودان شد

از پرتوِ قرآن، شبِ تاریک فرو ریخت
این نورِ مبین، مشعلِ راهِ جهان شد

در سایهٔ احسان، دلِ مسکین تبسم کرد
یک دستِ کرم، باعثِ امنِ زمان شد

ای ماهِ کرامت، تو پیام‌آورِ نوری
با آمدنت، شامِ سیه، صبحِ امان شد

هر سینه که با ذکرِ الهی طپیدن گرفت
از فیضِ تو، آن سینه چو باغِ ارغوان شد

این بنده به امیدِ قبولِ تو سرودم
تا ختمِ سخن، نامِ »رحیمی« عیان شد

شب قدر

شبِ قدر آمد و درهایِ رحمت وا شد
از نورِ خدا، عالمِ دل غرقِ صفا شد

در خلوتِ شب، نالهٔ توبه به عرش رسید
از اشکِ ندامت، دلِ سنگین رها شد

قرآن به زمین، مشعلِ بیداری گردید
از پرتوِ آن، راهِ هدایت پیدا شد

فرشتگان آمدند با سبدِ نور و دعا
هر خانهٔ ایمان، چو باغِ دلگشا شد

در سینهٔ شب، رازِ الهی به صدا گفت
هر واژهٔ حق، مایهٔ صدق و وفا شد

تقدیرِ بشر در قلمِ لطف رقم خورد
از جوهرِ آن، بختِ سیه رو به جلا شد

با ذکرِ خدا، روح به آرامش رسید
هر ضربِ تپش، نغمهٔ شکر و ثنا شد

این شب، شبِ پیوندِ زمین با ملکوت است
هر لحظهٔ آن، فرصتِ قربِ به خدا شد

از سفرهٔ رحمت، همگان بهره گرفتند
حتی دلِ خشکیده، چو باغِ رضا شد

ای بنده، بیا تا سحر از عشق بسوزیم
کز شعلهٔ آن، ظلمتِ دل‌ها فنا شد

هر کس که در این شب، به دعا دست برافراشت
از لطفِ خدا، صاحبِ خیر و عطا شد

این نغمهٔ شب قدر ز دل بر لبم آمد
با مهرِ سخن، نامِ«رحیمی»به نوا شد

عید سعید فطر

عیدِ فطر آمد و دل غرقِ مسرّت گردید
بعدِ یک ماه، جهان مظهرِ رحمت گردید

لبِ طفلان ز شعف خندهٔ شیرین دارد
چشمِ مادر ز دعا چشمهٔ نعمت گردید

سفره‌ها رنگِ صفا یافت ز احسانِ کریم
هر دلِ تنگ، به یک لحظه فراحت گردید

بعدِ صوم و سحر و اشکِ مناجاتِ شبان
روحِ انسان به طراوت چو طبیعت گردید

مسجد آکنده ز تکبیر و تهلیلِ خداست
نغمهٔ »الله اکبر «سببِ وحدت گردید

دستِ مسکین به کرم گرمِ برادر گردید
از سخاوت، دلِ انسان پرِ رأفت گردید

هر که در ماهِ صیام آینهٔ دل صیقل داد
روزِ عیدش همه آیینهٔ عزّت گردید

کینه‌ها سوخت ز گرمایِ محبت در دل
بذرِ اخلاص، سببِ باغِ مودّت گردید

عید، پیغامِ صفا، صلح و برادری آورد
نفسِ تازه به جانِ بشرِ خسته دمید

از زکاتِ فطره، لبخند به لب‌ها برگشت
چهرهٔ فقر ز الطاف، به زینت گردید

ای خدا، شکر که این عید نصیبم کردی
بنده‌ات غرقِ امید و به عنایت گردید

این سرود از دلِ شیدایِ عبادت برخاست
تا به پایان، سخنم مُهرِ «رحیمی»گردید

عید سعید اضحی (قربانی)

عیدِ اضحی آمد و دل غرقِ طاعت گردید
صحنِ عالم ز صفایِ دلِ امت گردید

یادِ ابراهیم و آن اخلاصِ بی‌چون زنده شد
درسِ تسلیم، رهِ پاکِ عبادت گردید

تیغ بر نفس نهادن، هنرِ مردان است
این فداکاری سببِ اوجِ سعادت گردید

خونِ قربانی نشانِ عشقِ بنده با خداست
رازِ این کار، کلیدِ درِ رحمت گردید

در منا بانگِ تکبیر به افلاک رسید
نغمهٔ توحید، پیام‌آورِ وحدت گردید

دستِ احسان به فقیران چو گشاده گردید
چهرهٔ فقر ز الطاف، پر از نعمت گردید

هر که از مالِ خود امروز گذشت از رهِ حق
نامِ او در صفِ اهلِ سخاوت گردید

عید، آیینهٔ ایمان و صفایِ دل‌هاست
کینه‌ها سوخت و جهان غرقِ مودّت گردید

از فداکاریِ اسماعیل، عالم آموخت
راهِ تسلیم، سببِ عزتِ ملت گردید

ای برادر، به دلِ خویش نگاهی بنما
بتِ خودخواهی اگر رفت، عبادت گردید

این مناسک، همه پیوندِ زمین با ملکوت
هر عمل، نردبانِ عروجِ انسان گردید

این سرود از دلِ لبریزِ ارادت برخاست
تا به پایان، سخنم مُهرِ «رحیمی»گردید

بهارِ دل‌ها

ز لطفِ خدا باز وزید از نفسِ صبح، نسیمِ بهار
شکفت از کرم در دلِ افسردهٔ ما، صد هزاران بهار

زمینِ دلِ من که ز اندوهِ زمانه شده بود خزان
ز بارانِ رحمت شد آراسته چون باغِ بستان، بهار

نهالِ امیدم که ز طوفانِ بلا خم شده بود به خاک
به یک جلوه از لطفِ الهی شد دوباره استوار، بهار

ز سرمایِ یأس و غمِ دیروز رهایی یافتم
دمید از افق بر دلِ تاریکِ من، نورِ عیار، بهار

نسیمِ سحر بویِ صفا در رگِ جانم بدوانید
وزان بوی خوش تازه شد این روحِ گنهکار، بهار

به هر سو نگر، جلوهٔ الطافِ خدا می‌بینی
که از فیضِ او گشته جهان آینه‌دارِ بهار

دلِ خستهٔ من به امیدی دگر آراسته شد
که پایان پذیرد شبِ اندوه و رسد روزگار، بهار

چو خورشیدِ رحمت ز افق سر زند ای خسته‌دلان
بگریزد ز دل‌های شما سایهٔ غم‌بار، بهار

نه نومیدی و ترس، نه اندوهِ گذشته ماند
که با یادِ حق می‌رسد از راه، قرار و وقار، بهار

به سجده گهِ شکر، دل از شوقِ عطایش لرزید
که بخشید مرا زندگیِ تازه به یک‌بار، بهار

«سحر گفت» :نگر، وعدهٔ حق راست بود ای انسان
که بعد از شبِ سردِ زمستان برسد نوبهار، بهار

«رحیمی» ز لطفِ خدا گفت به آوازِ بلند
که با ذکرِ حق زنده شود سینهٔ بیمار، بهار

حج و عرفات

بانگِ لبیک ز هر سو به سما برخاسته
کاروانِ عشق سویِ کعبه ره آراسته

خاکِ میقات ز اشکِ شوق، گِلِ ایمان شد
دل ز احرامِ صفا، از همه پیراسته

کوه و صحرا همه گواهِ قدم‌های یقین
راهِ توحید ز اخلاص، چنین پیوسته

در طوافِ حرم، موجِ دلِ عاشق دیدم
کعبه آیینهٔ نوری که خدا خواسته

هر قدم زمزمِ امید به جان می‌جوشد
روحِ خسته ز این چشمه توان آراسته

پرچمِ وحدتِ اسلام به عرفات بلند
دشت، لبریز ز تکبیرِ دلِ وارسته

اشکِ توبه ز رخسارِ خلایق جاری‌ست
نامهٔ عمر به یک لحظه دگر آراسته

آفتاب از سرِ عرفات، پیام‌آور شد
که بشر با دلِ پاک است سرافراشته

نعرهٔ«لبیک اللهم»به افلاک رسید
عرش، از زمزمهٔ بندگی آراسته

عیدِ قربان، ثمرِ صبرِ خلیل‌الله است
درسِ تسلیم، به تاریخ نگین کاشته

ای برادر، اگر اخلاص رفیقِ ره شد
نامِ تو نیز به دیوانِ وفا نوشته

این حماسه ز دلِ شوقِ زیارت جوشید
تا به پایان، سخنم مُهرِ«رحیمی»گشته

عید فطر 🌙 دو زبانه دری +اوزبیکی

عیدِ فطر آمد و دل غرقِ مسرّت گردید
بعدِ یک ماه، جهان مظهرِ رحمت گردید

Fitr bayrami keldi, qalb to‘la shod shodlik bilan
Bir oydan so‘ng, olam rahmat nishoniga to‘ldi

لبِ طفلان ز شعف خندهٔ شیرین دارد
چشمِ مادر ز دعا چشمهٔ نعمت گردید

Bolaning lablari shodlikdan tabassum qiladi
Onaning ko‘zlari duodan baraka manbai bo‘ldi

سفره‌ها رنگِ صفا یافت ز احسانِ کریم
هر دلِ تنگ، به یک لحظه فراحت گردید

Dasturxonlar saxovat va olijanoblik bilan bezaldi
Har siqilgan qalb bir lahzada taskin topdi

این عید، پیغامِ صفا، صلح و برادری آورد
نفسِ تازه به جانِ بشرِ خسته دمید

Bu bayram poklik, tinchlik va birodarlik xabari keltirdi
Charchagan inson ruhiga yangi nafas keldi

رحمت و نعمت خداوند ﷻ

رحمتت ای خدا بر دل‌های ما فرود آمد
از نعمتت جهان ز فیضِ بی‌پایان شاد آمد

دل‌ها همه غرق نورِ عشق و امید شد
از مهرت، جانِ بشر به صفا و وفا شاد آمد

خورشید و ماه همه آینهٔ رحمتت شد
شب و روز به لطفت چراغِ ایمن و آباد آمد

هر قطره باران، حکایتِ الطاف تو گوید
زمین ز لطفِ تو، سبز و پرنعمت و آزاد آمد

پرنده در آسمان با نغمهٔ شکر پرواز کرد
هر نسیم ز بوستانِ رحمتت شاد آمد

در گلزارِ طبیعت، زندگی جلوه کرد
هر شاخه و برگ، از فیضت خوش و فرهاد آمد

انسان ز رحمتت دل‌گرم و امیدوار گشت
هر نفس او ز نعمتت سبک و آزاد آمد

آب و خاک و هوا همه سرودِ لطف توست
این هستی ز عطای تو پایدار و آباد آمد

دل‌های عاشق ز ذکر تو روشن شد
هر دعا و نالهٔ بندگان پذیرفته و مقبول آمد

ای خدا، نعمتت بی‌پایان و بی‌کران است
هر لحظه از زندگی ما ز الطاف تو شاد آمد

ما ز تو آموختیم که عشق را درک کنیم
دل‌ها ز فیض تو به صفا و نور قاد آمد

این نغمه ز دل برخاست در سپاس و شکر
تا به پایان، نامِ«رحیمی»جاودان آمد

عشره مبشره

عشره مبشره آمد، دل‌ها ز فیض روشن شد
هر دلِ عاشق به نورِ رحمت خدا روشن شد

ای دل که در طلبِ هدایت گام برداشتی
این شب‌ها مژدهٔ بخشش و عفو شنید شد

در سحرگاهان، دعاها به آسمان رسید
هر ناله و نغمهٔ بندگان پذیرفته شد

ماهِ رحمت بر دل‌ها چون خورشید تابید
هر خانه و هر جان ز لطفِ الهی تابید

هر کس که به یادِ خدا دل سپرد با اخلاص
از فیضِ آن شب‌ها بهرهٔ فراوان یافت

در این ده شبِ مبارک، دل‌ها صفا گرفت
نورِ ایمان در جان‌ها پرتو افکند و تابید

هر بنده‌ای که از گناهان خود توبه کرد
رحمتِ پروردگار ز بلندای آسمان نازل شد

با نماز و روزه، قلب‌ها به طهارت رسید
هر نفس ز ذکرِ خدا، جان را تازه کرد

این شب‌ها، مژدهٔ مغفرت و نعمت است
دل‌ها در سایهٔ لطفِ الهی آرام گرفت

هر شب با دعا و خشوع، دل‌ها متبرک شد
راهِ هدایت در مسیر بنده روشن شد

این دهه، چراغِ دلِ عاشقان است
هر شعلهٔ نور، دلِ ما را گرم و تابان کرد

با یادِ خدا، دل‌ها پر از امید و صلح شد
هر لحظهٔ بندگی، گوهری برای جان شد

مناجات دل

دلِ من در خلوت شب، با تو نجوا دارد
هر نفسِ بنده ز الطاف تو صدا دارد

ای معبودِ من، تو امید و نور جانم
در این شب‌های تار، چراغِ راه ما داری

هر قطرهٔ اشک دل، نغمه‌ایست به سوی تو
هر دل که بسوزد ز درد، آرامش تو می‌دارد

با ذکر تو جانم ز گناه پاک شد و شاد
راهِ رستگاری ز لطف تو پیدا شد

ای خدای مهربان، تو شنوندهٔ راز ما
هر دلِ مشتاق، در سایهٔ تو صفا گرفت

در دل شب، نالهٔ عاشقانه بالا رفت
هر دعا و تمنای دل، نزد تو پذیرفته شد

ای خداوند رحمت، ما را بیامرز همواره
تا دل‌ها ز کینه و ظلمت رها شود

با یاد تو، دل‌ها روشن و پر امید شد
هر لحظهٔ بندگی، مملو از عشق و وفا شد

ای رازِ دلِ بنده، تو آرام جان و نور
هر تپشِ دل، با یاد تو هماهنگ شد

در نماز و دعا، جانم به تو نزدیک شد
هر نفس پاک، چون پروانه به سوی نور پر کشید

ای خدای بخشنده، ما را به راه خود هدایت کن
تا در هر لحظه، شاکر و عاشق فرمانت باشیم

عشق وطن

دل من ز مهرِ وطن همیشه پر است
هر نفس ز عشقِ خاکِ پاکِ وطن سر است

ای سرزمینِ من، تو امید و نور جانم
در هر لحظه تویی چراغ و پناهِ جانم

هر کوه و دشتت ز خونِ پاکان روشن است
هر باغ و صحرا ز محبتِ ما جان‌بخش است

با یادِ تو دل‌ها همواره شاد و خرم است
راهِ خدمت به تو، افتخار و فخر همیشگی است

هر دل که تو را دوست دارد، امیدش زنده است
هر قدم که در راهت بردارد، راهش پر رهرو است

ای وطن، تو آرامش دل‌های ما هستی
در هر خانه و کوچه، عطر تو همیشه هست

با دعا و عشقِ خالص، دل‌ها ز تو سرشار است
هر لحظه به یاد تو، جان‌ها پر شور و یار است

ای سرزمینِ مهر، تو نعمتِ بی‌پایان ما
در خاکِ تو هر بنده عاشق و آزاد است

هر قطرهٔ اشک ما بر تو، دعا و شکر است
هر دل که تو را بخواهد، دلش ز نور پر است

با خدمت و وفا، نامت همیشه جاویدان
هر نفس ز عشق تو، دل‌ها پر امید و تابان

ای وطن، تو جان و دلِ ما را روشن کردی
در دلِ ما تویی چراغِ عشق و امیدِ ما

هر روز و شب ز تو، نغمهٔ دل ما برخاست
هر دل ز محبت تو، پر نور و نشاط است

جهاد اسلام و مجاهدین غیور

دل‌های غیور به راه خدا پر گشت
هر نفس مجاهد ز فیضِ ایمان سر گشت

ای راهِ نور و هدایت، تو چراغِ جان ما
در هر قدمِ حق، ما با تو ایستادیم ما

خون پاک شهیدان، چراغِ راه شد
هر کوه و دشت ز عشقِ آنان پر راه شد

با توکل و ایمان، دل‌ها شاد و امیدوار
راه جهاد، همیشه پر از افتخار و آزاد

هر بنده که در مسیر حق پا نهاد
از لطفِ خدا، امید و نور یافت بی‌باد

مجاهدین، نگهبانانِ دین و ایمان
در دلِ تاریکی، چراغِ حق برافراشتند آن

با نغمهٔ دعا و ذکر، دل‌ها پر نور شد
هر نفسِ پاک، در مسیر تو شکوفا و خرم شد

ای خدای رحمت، ما را در این راه نگهدار
تا همیشه شاکر و ثابت قدم بمانیم کنار

با ایمان و شجاعت، راهت ادامه دادیم
دل‌ها ز عشقِ تو، همیشه مستدام شدیم

ای پرچمدارِ حق، تو چراغِ هدایت ما
هر دل غیور، به یاد تو زنده و آزاد ما

با ذکر و دعا، جان‌ها پر امید و روشن شد
راه مجاهد، چراغِ عشق و نور افکند شد

ای خدا، ما را در مسیر حق ثابت قدم دار
دل‌ها ز عشق و وفا، همیشه پر شور و تابان دار

بیرق ایمان

بیرقِ ایمان برفراز آسمان‌هاست
هر دل مؤمن ز فیضِ آن نوران‌هاست

ای چراغِ هدایت، ای راهِ نور و صفا
در هر گامِ حق، تویی امید و پناه ما

هر قطرهٔ اشکِ عاشق، نغمه‌ایست به سوی تو
هر دل که بسوزد ز شوق، آرامش تو می‌دارد

با ذکر و دعا، جان‌ها ز گناه پاک شد
راهِ رستگاری ز لطفِ تو آشکار شد

ای خدای رحمت، ما را در پناه خود گیر
هر دل مؤمن در سایهٔ تو صفا گرفت

در دل شب، نالهٔ عاشقانه بالا رفت
هر دعا و تمنای دل، نزد تو پذیرفته شد

بیرقِ ایمان، چراغِ راه مؤمنان است
هر قدم در راه تو، راهی به سوی خداست

با عشق و وفا، جان‌ها پر امید و روشن شد
هر نفسِ پاک، چون پروانه به سوی نور پر کشید

ای پرچمدارِ حق، تو چراغِ هدایت ما
هر دل مؤمن، در عشقِ تو مست و آزاد ما

با شجاعت و صبر، راهت ادامه دادیم
دل‌ها ز عشقِ تو، همیشه مستدام شدیم

ای خدا، ما را در مسیر حق ثابت قدم دار
دل‌ها ز عشق و وفا، همیشه پر شور و تابان دار

مدرسهٔ بنات ابوزبیر

دل‌ها پر نور شد ز علم و ایمان در آنجا
هر دختری که آموخت، روشن شد جان و هوا

ای مدرسهٔ بنات، چراغِ راه علم و صفا
در هر کلاس و درس، نور هدایت پیدا شد

هر قلم و دفتر، جلوهٔ عشق به دانش است
هر کتاب و نوشته، راهی به سوی روشنی است

با دعا و تلاش، دل‌ها پر امید و روشن شد
هر لحظه در مسیر تو، عشق به علم روشن شد

معلمان مهربان، راهنمای ما در هر گام
هر شاگردی که بیاموزد، در دلش نور شد

ای مدرسهٔ بنات، تو خانهٔ امید و عشق
در دل هر دانش‌آموز، علم و معرفت رشد کرد

با نظم و تقوا، دانش‌آموزان پرتوان شدند
هر دل عاشقِ علم، پر از شور و ایمان شدند

ای مدرسهٔ عزیز، تو سبب افتخار ما
هر دختر که یاد گرفت، در دلش نور خداست

با عشق به دانش، مسیر زندگی روشن شد
هر قدم در راه علم، برکت و نور شد

ای مدرسهٔ بنات، پرچم علم را بلند دار
هر دل مشتاق، در مسیر تو شاد و سرشار شد

با تلاش و کوشش، دانش‌آموزان موفق شدند
هر نفس در راه علم، پر از امید و نور شدند

ای چراغِ دانش، تو راهنمای آینده‌ای روشن
هر دل دانش‌آموز، پر از عشق و ایمان شد

علم خواهران

دل‌های روشن شد ز علم و نور دانش
هر خواهر که آموخت، یافت راه ایمان و جانش

ای چراغِ معرفت، ای راهنمای دل‌ها
در هر کلاس و درس، روشن شد امیدها

هر قلم و دفتر، جلوهٔ عشق و معرفت است
هر کتاب و نوشته، دریچهٔ نور و صحت است

با دعا و کوشش، دل‌ها پر امید و روشن شد
هر لحظه در مسیر تو، عشق به علم روشن شد

معلمان مهربان، راهنمای ما در هر گام
هر شاگردی که بیاموزد، در دلش نور شد

ای علم خواهران، تو خانهٔ امید و صفا
در دل هر دانش‌آموز، رشد کرد معرفت و وفا

با نظم و تقوا، دل‌ها پرتوان و شاد شدند
هر خواهر که یاد گرفت، دلش ز نور پر شد

در حیاط و کلاس، نغمهٔ دانش جاریست
هر گوش و دل، آمادهٔ شنیدن حرف‌های آگاهیست

ای علم خواهران، پرچم علم را بلند دار
هر دل مشتاق، در مسیر تو شاد و سرشار شد

با عشق به دانش، مسیر زندگی روشن شد
هر قدم در راه علم، برکت و نور شد

ای چراغِ دانش، تو راهنمای آینده‌ای روشن
هر دل خواهر، پر از عشق و ایمان شد

این علم، چراغیست برای خانه و وطن
هر دل عاشقِ یادگیری، پر از امید و جان

مناجات، حمد و ثنا

دل‌ها پر نور شد ز یاد و رحمت حق
هر نفس ز حمد و ثنا یافت طراوت و حق

ای خدای مهربان، ای رازِ دل‌های ما
در هر دم و هر لحظه، روشن شد امیدها

هر قطرهٔ اشک ما، نغمه‌ایست به سوی تو
هر دل که بسوزد ز شوق، آرامش تو می‌دارد

با ذکر و دعا، جان‌ها ز گناه پاک شد
راهِ رستگاری ز لطفِ تو آشکار شد

ای خداوند رحمت، ما را در پناه خود گیر
هر دل عاشق، در سایهٔ تو صفا گرفت

در دل شب، نالهٔ عاشقانه بالا رفت
هر دعا و تمنای دل، نزد تو پذیرفته شد

با نماز و ذکر، دل‌ها پر نور و امید شد
هر لحظهٔ بندگی، جان‌ها ز عشق سرشار شد

ای پروردگارِ عالم، تو چراغ هدایت ما
هر نفس مؤمن، در راه تو شد تابان و آزاد ما

با خشوع و شکر، راهت ادامه دادیم
دل‌ها ز عشق تو، همیشه روشن و پابرجا شدیم

این مناجات، نغمه‌ایست برای دل‌ها
هر لحظه ز یاد تو، پر از نور و صفا شد

با دعا و یاد تو، جان‌ها پر از امید شد
هر لحظهٔ بندگی، دل‌ها ز لطف تو مست شد

ای خدای مهربان، این راه را برای ما روشن کن
هر دل مشتاق، در مسیر تو پر از نور و صفا شد

چهار یار و بزرگواران

دل ما پر شد ز یاد یاران بزرگوار
هر نفس ز محبتِ آنان یافت شور و خار

ای چهار یار، چراغِ راه و امید ما
در هر لحظه و گام، تویی پناه و هدایت ما

هر قلب که دوستشان داشت، روشن شد ز عشق
هر قدم که برداشت، مسیرش پر از نور شد

با فضل و بزرگواری، دل‌ها پر امید شد
هر لحظه از یادشان، جان‌ها پر شور و تاب شد

ای بزرگانِ عشق، شما چراغ دل‌ها
هر یاد و نام شما، پر از نور و صفا شد

در محفل یاد و محبت، جان‌ها روشن شد
هر سخنِ حکمت، دل‌ها پر از عشق شد

با راهنمایی شما، مسیر زندگی روشن شد
هر قدم در راه حق، دل‌ها پر از نور شد

ای دوستانِ بزرگ، ما ز فیض شما بهره بردیم
هر دل عاشق، به یاد شما پر از شوق شدیم

با علم و اخلاق، راهتان ادامه دادیم
دل‌ها ز محبت شما، همیشه مستدام شدیم

ای بزرگانِ عشق، شما باعث افتخار ما
هر یاد و نام شما، در دل‌ها ماندگار شد

با دعا و یاد شما، دل‌ها پر نور شد
هر لحظهٔ یاد و محبت، جان‌ها ز عشق مست شد

ای خدا، بر یاران و بزرگان ما رحمت فرما
دل‌ها ز یادشان، همیشه پر نور و شاد باشد

مدرسه دینی ابوزبیر

دل‌ها پر شد ز نورِ علم در این مدرســه
هر شاگرد که آموخت، یافت راهِ رشد و بصیره

ای مدرسۀ ابوزبیر، چراغِ هدایت ما
در هر کلاس و درس، روشن شد امیدها

هر کتاب و دفتر، دریچۀ معرفت است
هر درس و تعلیم، چراغیست در مسیر حیات است

با دعا و تلاش، دل‌ها پر امید و روشن شد
هر لحظه در مسیر تو، عشق به علم آشکار شد

معلمان مهربان، راهنمای دل‌ها و جان
هر شاگردی که آموخت، یافت نور و فرمان

ای مدرسۀ دینی، تو خانۀ علم و صفا
در دل هر دانش‌آموز، رشد کرد معرفت و وفا

با نظم و تقوا، دل‌ها پرتوان و شاد شدند
هر بنده‌ای که آموخت، دلش ز نور پر شد

ای مدرسۀ ابوزبیر، پرچم علم را بلند دار
هر دل مشتاق، در مسیر تو شاد و سرشار شد

با عشق به دانش، مسیر زندگی روشن شد
هر قدم در راه علم، برکت و نور شد

ای چراغِ دانش، تو راهنمای آینده‌ای روشن
هر دل دانش‌آموز، پر از عشق و ایمان شد

این مدرسه، چراغِ هدایت و معرفت است
هر شاگرد عاشقِ علم، پر از امید و جان شد

هر قلم و کتاب، چراغیست برای راه زندگی
هر دل مشتاق، از آن بهرۀ فراوان گرفت و شادی

ای مدرسۀ ابوزبیر، تو باعث افتخار ما
هر دل دانش‌آموز، در مسیر تو روشن و آزاد شد

میلاد النبی ﷺ

دل‌ها پر شـــد ز نورِ عشق و صفـا
هر نفس ز یاد مصطفی ﷺ یافت خدا

ای نورِ هدایت، ای چراغِ جان‌ها
در هر نگاهِ دنیا، روشن شد ایمان‌ها

هر گل و بوستان، به یاد تو پرنور شد
هر دل عاشق، در رهت شد آگاه و سرور شد

با ذکر و دعا، جان‌ها ز گناه پاک شد
راهِ رستگاری ز لطفِ تو آشکار شد

ای رسولِ رحمت، ما را در پناه خود گیر
هر دل مشتاق، در سایهٔ تو صفا گرفت

در دل شب، نغمهٔ صلوات بالا رفت
هر دعا و تمنای دل، نزد تو پذیرفته شد

با عشق به تو، دل‌ها روشن و پر امید شد
هر لحظهٔ یاد تو، جان‌ها پر از نور شد

ای رحمتِ جهانیان، تو چراغ هدایت ما
هر دل عاشق، در راه تو شد تابان و آزاد ما

با خشوع و شکر، راهت ادامه دادیم
دل‌ها ز عشق تو، همیشه روشن و پابرجا شدیم

این میلاد، چراغیست برای دل‌ها
هر لحظه ز یاد تو، پر از نور و صفا شد

ای نورِ عالم، تو باعث افتخار ما
هر دل عاشق، در یاد تو روشن و آزاد شد

با دعا و یاد تو، جان‌ها پر از امید شد
هر لحظهٔ ستایش، دل‌ها ز عشق تو مست شد

ای پیامبر، راهت را برای ما روشن کن
هر دل مشتاق، در مسیر تو پر از نور و صفا شد

حافظان کلام قرآن

دل‌ها پر شـد ز نورِ قرآن و هدایـت
هر نفس ز یاد وحی یافت صفا و سعادت

ای حافظانِ کلامِ حق، چراغِ جان‌ها
در هر گامِ بندگی، روشن شد امیدها

هر آیه و سوره، جلوهٔ رحمت خداست
هر دل که بسوزد ز عشق، روشنی جاودان است

با تلاوت و حفظ، جان‌ها ز گناه پاک شد
راه هدایت ز لطفِ حق، آشکار شد

ای خادمانِ قرآن، ما را در پناه خود گیر
هر دل مشتاق، در سایهٔ شما صفا گرفت

در دل شب، نغمهٔ تلاوت بالا رفت
هر دعا و تمنای دل، نزد خدا پذیرفته شد

با عشق به قرآن، دل‌ها روشن و پر امید شد
هر لحظهٔ یاد وحی، جان‌ها پر از نور شد

ای حافظانِ کلام، شما چراغ هدایت ما
هر دل عاشق، در راه شما شد تابان و آزاد ما

با صبر و تلاش، راهتان ادامه دادیم
دل‌ها ز عشق قرآن، همیشه روشن و پابرجا شدیم

این تلاوت، چراغیست برای دل‌ها
هر لحظه ز یاد شما، پر از نور و صفا شد

ای خادمانِ وحی، شما باعث افتخار ما
هر دل مشتاق، در یاد قرآن روشن و آزاد شد

با دعا و یاد خدا، دل‌ها پر نور شد
هر لحظهٔ تلاوت، دل‌ها ز عشق وحی مست شد

ای پیام‌آوران قرآن، راه حق را روشن کن
هر دل مشتاق، در مسیر شما پر از نور و صفا شد

شعر حماسی فلسطین

دل‌ها پر شد ز عشقِ خاکِ فلسطین
هر نفس ز امید و مقاومت یافت یقین

ای سرزمینِ نـور، ای پرچـــمِ آزادگی
در دل هر مؤمن، روشن شد راهِ پیروزی

هر کوه و دشت، شاهدِ رشادت‌های شماست
هر قطرهٔ خون، چراغیست در مسیر وفا و راست

با صبر و شجاعت، دل‌ها پر امید شد
هر قدم در راه حق، مسیر آزادی روشن شد

ای مردمِ مقاوم، شما چراغ هدایت ما
هر دل عاشق، در راه شما پر نور و آزاد ما

در دل شب‌ها، فریاد عدالت بالا رفت
هر نالهٔ مظلوم، نزد خدا پذیرفته شد

با عشق به وطن، دل‌ها روشن و پر امید شد
هر لحظهٔ مقاومت، جان‌ها پر از نور شد

ای سرزمینِ حق، تو چراغ هدایت ما
هر دل عاشق، در راه تو تابان و آزاد ما

با شجاعت و وفاداری، راهتان ادامه دادیم
دل‌ها ز عشقِ تو، همیشه مستدام و پابرجا شدیم

این مقاومت، چراغیست برای دل‌ها
هر لحظه ز یاد شما، پر از نور و صفا شد

ای مردم فلسطین، شما باعث افتخار ما
هر دل مظلوم، در یاد شما روشن و آزاد شد

با دعا و یاد خدا، دل‌ها پر نور شد
هر لحظهٔ امید، دل‌ها ز عشق شما مست شد

ای سرزمینِ مقاومت، راه حق را روشن کن
هر دل مشتاق، در مسیر تو پر از نور و صفا شد

رسول اکرم ﷺ

دل‌ها پر شد ز نورِ عشـــق و هدایـــت
هر نفس ز یاد مصطفی ﷺ یافت صفا و سعادت

ای نورِ عالم، ای چراغِ جان‌ها
در هر نگاهِ دنیا، روشن شد ایمان‌ها

هر آیه و حدیث، جلوهٔ رحمت خداست
هر دل که بسوزد ز عشق، روشنی جاودان است

با ذکر و دعا، جان‌ها ز گناه پاک شد
راهِ رستگاری ز لطفِ حق، آشکار شد

ای پیامبر رحمت، ما را در پناه خود گیر
هر دل مشتاق، در سایهٔ تو صفا گرفت

در دل شب، نغمهٔ صلوات بالا رفت
هر دعا و تمنای دل، نزد تو پذیرفته شد

با عشق به تو، دل‌ها روشن و پر امید شد
هر لحظهٔ یاد تو، جان‌ها پر از نور شد

ای رحمتِ جهانیان، تو چراغ هدایت ما
هر دل عاشق، در راه تو شد تابان و آزاد ما

با خشوع و شکر، راهت ادامه دادیم
دل‌ها ز عشق تو، همیشه روشن و پابرجا شدیم

این نام و راه تو، چراغیست برای دل‌ها
هر لحظه ز یاد تو، پر از نور و صفا شد

ای نورِ عالم، تو باعث افتخار ما
هر دل عاشق، در یاد تو روشن و آزاد شد

با دعا و یاد خدا، دل‌ها پر نور شد
هر لحظهٔ ستایش، دل‌ها ز عشق تو مست شد

ای پیامبر، راه حق را برای ما روشن کن
هر دل مشتاق، در مسیر تو پر از نور و صفا شد

حمد و ثنای الٰهی

دل‌ها پر شد ز نورِ حمد و ثنا
هر نفس ز یاد حق یافت صفا و رضا

ای خدای مهربان، ای پناهِ جان‌ها
در هر دم و هر لحظه، روشن شد امیدها

هر آیه و هر سوره، جلوهٔ رحمت توست
هر دل که بسوزد ز عشق، روشنی جاودان است

با دعا و شکر، جان‌ها ز گناه پاک شد
راهِ رستگاری ز لطف تو آشکار شد

ای خالقِ جهان، ما را در پناه خود گیر
هر دل عاشق، در سایهٔ تو صفا گرفت

در دل شب، نغمهٔ سپاس بالا رفت
هر دعا و تمنای دل، نزد تو پذیرفته شد

با عشق به حق، دل‌ها روشن و پر امید شد
هر لحظهٔ بندگی، جان‌ها پر از نور شد

ای پروردگار عالم، تو چراغ هدایت ما
هر دل مؤمن، در راه تو شد تابان و آزاد ما

این حمد و ثنا، چراغیست برای دل‌ها
هر لحظه ز یاد تو، پر از نور و صفا شد

ای خدای مهربان، تو باعث افتخار ما
هر دل عاشق، در یاد تو روشن و آزاد شد

با دعا و یاد تو، دل‌ها پر نور شد
هر لحظهٔ سپاس، دل‌ها ز عشق تو مست شد

ای خدا، راه حق را برای ما روشن کن
هر دل مشتاق، در مسیر تو پر از نور و صفا شد

والدین

دل‌ها پر شد ز مهر و لطف والدین
هر نفس ز یادشان یافت آرامش و یقین

ای پدر و مادر، چراغِ راه و هدایت ما
در هر لحظهٔ زندگی، روشن شد امیدها

با دعا و عشق، جان‌ها ز گناه پاک شد
راهِ رستگاری ز لطفِ شما آشکار شد

ای پدر مهربان، ای مادرِ دلسوز و نیکو
هر دل فرزند، در سایهٔ شما صفا گرفت

در دل شب، نغمهٔ دعای فرزند بالا رفت
هر تمنای جان، نزد شما پذیرفته شد

با محبت شما، دل‌ها روشن و پر امید شد
هر لحظهٔ زندگی، جان‌ها پر از نور شد

ای پدر و مادر، شما چراغ هدایت ما
هر دل عاشق، در راه شما تابان و آزاد ما

با صبر و فداکاری، راهتان ادامه دادیم
دل‌ها ز محبتتان، همیشه روشن و پابرجا شدیم

این محبت، چراغیست برای دل‌ها
هر لحظه ز یاد شما، پر از نور و صفا شد

ای والدین عزیز، شما باعث افتخار ما
هر دل فرزند، در یاد شما روشن و آزاد شد

با دعا و یاد شما، دل‌ها پر نور شد
هر لحظهٔ شکر، دل‌ها ز عشق شما مست شد

ای خداوند، ما را شاکر والدین قرار ده
هر دل مشتاق، در مسیر محبتشان پر نور و صفا شد

توحید

دل‌ها پر شد ز یادِ یکتای یکتا
هر نفس ز توحید یافت صفا و پاکی بی‌نها

ای خدای مهربان، ای خالقِ جهان‌ها
در هر دم و هر لحظه، روشن شد امیدها

با ذکر و دعا، جان‌ها ز گناه پاک شد
راهِ رستگاری ز لطفِ تو آشکار شد

ای تنها پروردگار، ما را در پناه خود گیر
هر دل مشتاق، در سایهٔ تو صفا گرفت

در دل شب، نغمهٔ عشق به تو بالا رفت
هر تمنای جان، نزد تو پذیرفته شد

با عشق به تو، دل‌ها روشن و پر امید شد
هر لحظهٔ بندگی، جان‌ها پر از نور شد

ای یکتا پرست، تو چراغ هدایت ما
هر دل مؤمن، در راه تو تابان و آزاد ما

این توحید، چراغیست برای دل‌ها
هر لحظه ز یاد تو، پر از نور و صفا شد

ای خدای یکتا، تو باعث افتخار ما
هر دل عاشق، در یاد تو روشن و آزاد شد

با دعا و یاد تو، دل‌ها پر نور شد
هر لحظهٔ ستایش، دل‌ها ز عشق تو مست شد

ای خدای بزرگ، راه حق را برای ما روشن کن
هر دل مشتاق، در مسیر تو پر از نور و صفا شد

مسؤولیت علما در قبال امت

دل‌ها پر شد ز نورِ هدایت علما
هر نفس ز یادشان یافت صفا و علم و نما

ای علماء راستین، چراغِ امت ما
در هر لحظهٔ زندگی، روشن شد راه و آشنا

هر درس و هر حکمت، جلوهٔ رحمت خداست
هر دل که بشنود، روشنایی جاودان است

با شکر و عمل، جان‌ها ز گناه پاک شد
راه هدایت ز لطفِ حق، آشکار شد

ای مربی انسان، ما را در پناه خود گیر
هر دل مشتاق، در سایهٔ تو صفا گرفت

در دل شب، نغمهٔ علم و اندیشه بالا رفت
هر تمنای جان، نزد خدا پذیرفته شد

با عشق به حقیقت، دل‌ها روشن و پر امید شد
هر لحظهٔ راهنمایی، جان‌ها پر از نور شد

ای علما، شما چراغ هدایت ما
هر دل عاشق، در مسیر تو تابان و آزاد ما

این مسؤولیت، چراغیست برای امت‌ها
هر لحظه ز یاد شما، پر از نور و صفا شد
ای مربیان، شما باعث افتخار ما

هر دل مشتاق، در یاد شما روشن و آزاد شد
با دعا و یاد شما، دل‌ها پر نور شد

هر لحظهٔ سپاس، دل‌ها ز عشق شما مست شد
ای خداوند، علما را حافظ و راهنمای امت قرار ده

هر دل مشتاق، در مسیر حق پر از نور و صفا شد
این نغمه از دل برخاست در سپاس و شکر

سنگرِ مقاومت

در دلِ تاریکی، سربازانِ حق ایستادند در سنگرِ دار
که هیچ طوفانِ ظلم نتواند لرزاند پایه‌های استوار

زمین پر از دود و آتش و صدای جنگ و تیر و غبار
ولی دل‌های صبور و شجاع نشکستند در برابر هر خار

نه زورِ دشمن، نه خشمِ فتنه‌گران توان زد بر ایمان
که هر قدمِ پایدار، گواهِ قدرتِ انسانِ بیدار

هزاران فریب و مکر، در کمینِ دل‌های بی‌گناه
ولی ایمان و شجاعت کردند شکست هر فریب‌کار

به هر سنگر که دلِ دلاوران به پای آن ایستاد
صدای امید و آزادگی پیچید، شد جهان پر از دار

نه آسان بود مقاومت در برابر ظلم و فساد
ولی ارادهٔ مردانِ حق، ساخت این قلعهٔ پابرجا و دار

ز هر نگاه و هر نفس، شعلهٔ آزادی روشن شد
که هیچ تاریکی نتواند خاموش کند آتشِ دار

به هر قدمِ سربازِ حق، زمین و آسمان فریاد زد
که هر کس پایدار است، همیشه پیروز و دار

سحرگاهان فریادِ ایمان به گوشِ مردم رسید
که مقاومت و پایداری شد رمزِ بقاء، ای دلدار

دل‌های خسته دوباره با امید جان گرفتند
که در هر سنگر، نورِ حق می‌تابد بر دار

«رحیمی»ز میدانِ مقاومت نوشت این ندا
که همیشه پیروز است دلِ پاک و فرمان‌برِ دار

امر به معروف و نهی از منکر

دل‌ها پر شد ز نورِ راهِ معروف و خیر
هر نفس ز یاد امر و نهی یافت صفا و دلیر

ای مؤمنان راستین، چراغِ هدایت ما
در هر لحظهٔ زندگی، روشن شد راهِ خدا

هر گفتار و کردار، جلوهٔ حکمت خداست
هر دل که بشنود، روشنایی جاودان است

با شوق و عمل، جان‌ها ز گناه پاک شد
راهِ رستگاری ز لطفِ حق آشکار شد

ای رهروِ دین، ما را در پناه خود گیر
هر دل مشتاق، در سایهٔ تو صفا گرفت

در دل شب، نغمهٔ حق و عدل بالا رفت
هر تمنای جان، نزد خدا پذیرفته شد

با عشق به معروف، دل‌ها روشن و پر امید شد
هر لحظهٔ نهی از منکر، جان‌ها پر از نور شد

ای مؤمنان، شما چراغ هدایت ما
هر دل عاشق، در راه تو تابان و آزاد ما

با صداقت و صبر، راهتان ادامه دادیم
دل‌ها ز یاد شما، همیشه روشن و پابرجا شدیم

این معروف و نهی، چراغیست برای دل‌ها
هر لحظه ز یاد شما، پر از نور و صفا شد

ای رهبران حق، شما باعث افتخار ما
هر دل مشتاق، در یاد شما روشن و آزاد شد

با دعا و یاد شما، دل‌ها پر نور شد
هر لحظهٔ سپاس، دل‌ها ز عشق شما مست شد

ای خداوند، ما را شاکر امر و نهی قرار ده
هر دل مشتاق، در مسیر حق پر از نور و صفا شد

اسلام دین بر حق

دل‌ها پر شد ز نورِ اسلام و حقانیت
هر نفس ز یاد دین یافت صفا و یقینیت

هر آیه و هر سنت، جلوهٔ رحمت خداست
هر دل که بشنود، روشنایی جاودان است

با عمل و ایمان، جان‌ها ز گناه پاک شد
راه رستگاری ز لطفِ حق آشکار شد

ای مؤمنان، ما را در مسیر دین گیر
هر دل مشتاق، در سایهٔ تو صفا گرفت

در دل شب، نغمهٔ توحید بالا رفت
هر تمنای جان، نزد خدا پذیرفته شد

با عشق به قرآن، دل‌ها روشن و پر امید شد
هر لحظهٔ ذکر حق، جان‌ها پر از نور شد

ای اسلام عزیز، تو چراغ هدایت ما
هر دل عاشق، در مسیر تو تابان و آزاد ما

با صداقت و صبر، راهت ادامه دادیم
دل‌ها ز یاد دین، همیشه روشن و پابرجا شدیم

این ایمان، چراغیست برای دل‌ها
هر لحظه ز یاد تو، پر از نور و صفا شد

ای دین بر حق، تو باعث افتخار ما
هر دل مشتاق، در یاد تو روشن و آزاد شد

با دعا و یاد تو، دل‌ها پر نور شد
هر لحظهٔ سپاس، دل‌ها ز عشق تو مست شد

ای خداوند، ما را شاکر اسلام قرار ده
هر دل مشتاق، در مسیر حق پر از نور و صفا شد

نیکویی بر والدین

دل‌ها پر شد ز یادِ والدین مهربان
هر نفس ز نیکی‌شان یافت صفا و امیدِ جاودان

ای پدر و مادر، چراغِ زندگی ما
در هر لحظۀ روزگار، روشن شد راه و صفای ما

هر نگاه مهربان، جلوۀ رحمت خداست
هر دل که سپاس گوید، روشنایی جاودان است

با احترام و عشق، جان‌ها ز گناه پاک شد
راه رستگاری ز لطفِ حق آشکار شد

ای مؤمنان، ما را در خدمت والدین گیر
هر دل مشتاق، در سایۀ محبت‌شان صفا گرفت

در دل شب، نغمۀ شکر و دعای ما بالا رفت
هر تمنای جان، نزد خدا پذیرفته شد

با عشق به والدین، دل‌ها روشن و پر امید شد
هر لحظۀ سپاس، جان‌ها پر از نور شد

ای پدر و مادر، شما چراغ هدایت ما
هر دل عاشق، در مسیر شما تابان و آزاد ما

با صداقت و صبر، راهتان ادامه دادیم
دل‌ها ز یاد شما، همیشه روشن و پابرجا شدیم

این نیکی، چراغیست برای دل‌ها
هر لحظه ز یاد شما، پر از نور و صفا شد

ای والدین عزیز، شما باعث افتخار ما
هر دل مشتاق، در یاد شما روشن و آزاد شد

با دعا و یاد شما، دل‌ها پر نور شد
هر لحظۀ سپاس، دل‌ها ز عشق شما مست شد

ای خداوند، ما را شاکر والدین قرار ده
هر دل مشتاق، در مسیر حق پر از نور و صفا شد

نغمهٔ دل

دل‌ها پر شد ز امید و نور زندگی
هر نفس ز یاد رحمت حق یافت صفا و صبوری

ای جان‌های مشتاق، چراغِ ایمان ما
در هر لحظهٔ تاریک، روشن شد راهِ روشنایی ما

هر نگاه مهربان، جلوهٔ عشقِ خداست
هر دل که بشنود، روشنایی جاودان است

با عشق و عمل، جان‌ها ز گناه پاک شد
راه رستگاری ز لطفِ حق آشکار شد

ای دل‌های صادق، ما را در مسیر حق گیر
هر دل مشتاق، در سایهٔ نورِ حق صفا گرفت

در دل شب، نغمهٔ دعا و شکر بالا رفت
هر تمنای جان، نزد خدا پذیرفته شد

با عشق به زندگی، دل‌ها روشن و پر امید شد
هر لحظهٔ یاد حق، جان‌ها پر از نور شد

ای محبتِ خدا، تو چراغ هدایت ما
هر دل عاشق، در مسیر تو تابان و آزاد ما

با صداقت و صبر، راهت ادامه دادیم
دل‌ها ز یاد تو، همیشه روشن و پابرجا شدیم

این نور زندگی، چراغیست برای دل‌ها
هر لحظه ز یاد تو، پر از صفا و آرامش شد

ای خالق مهربان، تو باعث افتخار ما
هر دل مشتاق، در یاد تو روشن و آزاد شد

با دعا و یاد تو، دل‌ها پر نور شد
هر لحظهٔ سپاس، دل‌ها ز عشق تو مست شد

نغمهٔ امید

دل‌ها پر شد ز نورِ امید و صفا
هر لحظه ز یاد حق یافت آرامش جاودان

هر نفس زندگی، جلوه‌ایست از رحمت
هر دل که بشنود، شود روشن و مفتون

در دل شب، چراغیست از نور عشق
هر دل مشتاق، یافت آرامش و صفا

با نیت پاک، جان‌ها آزاد شد
راه رستگاری ز لطف حق آشکار شد

با صداقت و شکر، زندگی زیبا شد
هر لحظهٔ یاد حق، دل‌ها پر نور شد

ای دل‌های صادق، مسیر حق را دریابید
هر جان مشتاق، در سایهٔ نور حق صفا گرفت

در دل شب، نغمهٔ دعا و شکر بالا رفت
هر تمنای دل، نزد خدا پذیرفته شد

با عشق و حقیقت، دل‌ها روشن و پر امید شد
هر لحظهٔ یاد حق، جان‌ها پر از نور شد

ای زندگی پاک، تو چراغ هدایت ما
هر دل عاشق، در مسیر تو تابان و آزاد ما

با صبر و ایمان، راهت ادامه دادیم
دل‌ها ز یاد تو، همیشه روشن و پابرجا شدیم

این نور دل، چراغیست برای جان‌ها
هر لحظه ز یاد تو، پر از صفا و آرامش شد

ای خداوند مهربان، تو باعث افتخار ما
هر دل مشتاق، در یاد تو روشن و آزاد شد

با دعا و یاد تو، دل‌ها پر نور شد
هر لحظهٔ سپاس، دل‌ها ز عشق تو مست شد

آوای جنت

دل‌ها پر شد از نور و آوای جنت
هر نفس ز یاد حق یافت صفا و راحت

در باغ‌های سبز، نغمه‌ها شنیده شد
هر دل که بشنود، روشن شود جان و جانان

آوای رحمت، در هر گوشۀ دل
هر دل مشتاق، یافت نور و راه روشن

هر برگ و گل، جلوه‌ایست از حکمت خدا
هر دل سپاس‌گزار، شد پر از صفا و وفا

با نغمۀ دل، جان‌ها آرام شد
راه سعادت ز لطف حق آشکار شد

در شب آرام، صداهای نور بالا رفت
هر تمنای دل، نزد خدا پذیرفته شد

با عشق و ایمان، دل‌ها روشن شد
هر لحظۀ یاد حق، جان‌ها پر از نور شد

ای زندگی پاک، تو چراغ هدایت ما
هر دل عاشق، در مسیر تو تابان و آزاد ما

با صداقت و نیکویی، راهت ادامه دادیم
دل‌ها ز یاد تو، همیشه روشن و پابرجا شدیم

این نور دل، چراغیست برای جان‌ها
هر لحظه ز یاد تو، پر از صفا و آرامش شد

ای خالق بی‌همتا، تو باعث افتخار ما
هر دل مشتاق، در یاد تو روشن و آزاد شد

با دعا و یاد تو، دل‌ها پر نور شد
هر لحظۀ سپاس، دل‌ها ز عشق تو مست شد

آوای جنت در دل‌ها طنین‌انداز شد
تا به پایان، نامِ رحیمی جاودان شد

نور امید

دل‌ها پر شد ز نور امید و زندگی
هر نفس ز یاد حق یافت صفا و روشنی

هر صبح تازه، جلوه‌ایست از رحمت خدا
هر دل که بشنود، روشن شود جان و جانان

در دل تاریک، چراغیست فروزان و پایدار
هر دل مشتاق، یافت آرامش بی‌انتها

با نگاه مهربان، جهان پر از صفا شد
هر لحظه ز یاد حق، جان‌ها روشن و رها شد

هر موج زندگی، نغمه‌ایست از حکمت حق
هر دل سپاس‌گزار، شد پر از نور و وفا

با صداقت و عشق، راه سعادت یافتیم
دل‌ها ز یاد حق، همیشه روشن و پابرجا شدیم

ای جان‌های مشتاق، مسیر حق را دریابید
هر دل صادق، در سایهٔ نور حق صفا گرفت

در شب آرام، دعای دل بالا رفت
هر تمنای دل، نزد خدا پذیرفته شد

با ایمان و نیت پاک، جان‌ها پر نور شد
هر لحظهٔ یاد حق، دل‌ها روشن و پر امید شد

ای زندگی پاک، تو چراغ هدایت ما
هر دل عاشق، در مسیر تو تابان و آزاد ما

با شکر و توکل، راهت ادامه دادیم
دل‌ها ز یاد تو، همیشه روشن و پابرجا شدیم

این نور دل، چراغیست برای جان‌ها
هر لحظه ز یاد تو، پر از صفا و آرامش شد

ای خالق مهربان، تو باعث افتخار ما
هر دل مشتاق، در یاد تو روشن و آزاد شد

نور ایمان

دل‌ها پر شد از نور ایمان و صفا
هر نفس ز یاد حق یافت آرامش جاودان

در شب تار، چراغیست فروزان و پایدار
هر دل که بشنود، شود روشن و مشتاق و آزاد

با نگاه عشق، جهان پر از نور شد
هر دل مهربان، یافت آرامش و صفا

هر گام زندگی، جلوه‌ایست از رحمت حق
هر دل سپاس‌گزار، شد پر از نور و وفا

با صداقت و امید، راه سعادت گشودیم
دل‌ها ز یاد حق، همیشه روشن و پابرجا شدیم

ای دل‌های مشتاق، مسیر حق را دریابید
هر جان صادق، در سایهٔ نور حق صفا گرفت

در شب آرام، نغمهٔ دعا بالا رفت
هر تمنای دل، نزد خدا پذیرفته شد

با عشق و حقیقت، دل‌ها روشن و پر امید شد
هر لحظهٔ یاد حق، جان‌ها پر از نور شد

ای زندگی پاک، تو چراغ هدایت ما
هر دل عاشق، در مسیر تو تابان و آزاد ما

با شکر و توکل، راهت ادامه دادیم
دل‌ها ز یاد تو، همیشه روشن و پابرجا شدیم

این نور دل، چراغیست برای جان‌ها
هر لحظه ز یاد تو، پر از صفا و آرامش شد

ای خالق مهربان، تو باعث افتخار ما
هر دل مشتاق، در یاد تو روشن و آزاد شد

زمزمهٔ شبانه

شب آمد و دل از غبارِ هیاهوی جهان شد نهان
در آغوشِ سکوتِ سحر، گریهٔ خسته‌دلان شد نهان

نسیمِ سحری بویِ یادِ تو به جانم فشاند
ز عطرِ نفسِ گرمِ تو دردِ بی‌کران شد نهان

مهِ روشنِ شب بر سرِ بامِ خیالم دمید
ز نورش همه اندوهِ دلِ ناتوان شد نهان

سکوتِ شب و آن نغمهٔ دورِ اذان در افق
به گوشِ دلِ من رازِ هر دو جهان شد نهان

ز هر سایه نشانِ قدم‌های تو پیدا نمود
بدین گونه غم از سینهٔ پیرِ زمان شد نهان

دعایِ شبِ من سویِ افلاکِ اجابت رسید
ز الطافِ خدا اشکِ سوزانِ روان شد نهان

ز زمزمهٔ شب، روحِ من بال و پری تازه یافت
غمِ کهنهٔ این سینهٔ بی‌آشیان شد نهان

به سجده گهِ شب، دلِ من با خدا راز گفت
بدین راز، همه دردِ بی‌داستان شد نهان

شب از پرده برون چهرهٔ اسرارِ دل را گشود
بدین جلوه، فریبِ غمِ این کاروان شد نهان

ز اشکِ سحر آیینهٔ دل صفا یافت باز
زلالی به رگِ خشکِ این بوستان شد نهان

«سحر گفت به گوشم» :مکن یأس به تاریکی‌ها
که با نورِ امید، آخرِ امتحان شد نهان

«رحیمی» ز زمزمهٔ شب نوشت این سخن
که با ذکرِ خدا دردِ بی‌پایان شد نهان

Nabiyimiz ﷺ ning Munojoti (O‘zbekcha)

Qalbim to‘ldi nur va rohat ila
Har nafasda topdim Allohdan barakat ila

Osmonda charaqladi yulduzlar sehrli
Har ko‘ngil eshitdi, yorishdi mehr ila

Dilda ishq va sadoqat, yorug‘lik sochdi
Har qalb mo‘min topdi tinchlik va rohat ila

Duolar ko‘tarildi, dilga shodlik berdi
Har istak qabul bo‘ldi Allohdan mehr ila

Har tong yangi umidlar ochildi, charaqladi
Har yurak sevinch topdi nur ila

Rahmat va baraka to‘ldi har bir burchakda
Har qalb mo‘min topdi oshiqon rohat ila

Ey qalbim, Nabiy yo‘lidan hech ketma
Har jon sodiq, topdi nur va mehr ila

Tun jim, yulduzlar nur sochib turdi
Har qalb eshitdi Allohdan xotirjamlik ila

Har nafas zikr bilan to‘ldi qalbim
Har lahza topdim baraka va rohat ila

Hayot chirog‘i bo‘ldi yolg‘onlardan farq bilan
Har ko‘ngil topdi to‘g‘ri yo‘l nur ila

Shukr va tavakkul bilan davom etdik yo‘lni
Har qalb to‘ldi nur va mehr ila

Bu nurli qalb jonlar uchun chiroq bo‘ldi
Har lahza topdi huzur va baraka ila

Oxirgi misrada nomim yozildi: Rahimi

دوستی و مهر در جهان

دوستی چراغ دل‌ها شد، روشن و تابان
هر نگاه پر شد از مهر و امید جاویدان

لب‌ها خندان شد از شور محبت بی‌پایان
دل‌ها پیوستند با عشق، پر شد جهان

باد صبحگاهی آورد نوید صفا و جان
خورشید تابید بر کوه و بر هر دشت و میدان

دست‌ها پیوند زدند، دل‌ها گشت آزاد و تابان
هر لبخند که دادند، پر شد دل‌ها از ایمان

باران رحمت ریخت و سبز شد باغ و جان
هر کوچه و خانه پر شد از نور و مهربان

چشمه‌های محبت جاری شد در هر مکان
هر دل که نوشیدش، یافت آرامش و جان

راه درست آشکار شد، خطاها رفتند از میدان
هر قدم که برداشتیم، پر شد دل از ایمان

لحظه‌ها پر شد از یاد دوستان مهربان
هر دل که پر شد از مهر، یافت خوشی بی‌پایان

دوستی چراغ شد در شب‌های تاریک و نهان
هر نفس که سپردیمش، پر شد از نور و جان

دل‌ها روشن شد و امید افزون شد در جهان
هر نگاه پر از عشق، تابان شد چون آفتاب تابان

در دل‌ها مهر جاری شد، امید پایدار و جانان
هر جان که پر شد از عشق، یافت آرامش و صفا

دست خداوند یار ما شد در هر مسیر و میدان
هر دل که سپرد مهرش را، یافت آسایش و جان

دوستی و مهر، راهنمای ما شد در زندگی جانان
هر لحظه که پر شد از عشق، یافتیم سعادت و شادان

سایه‌سارِ رحمت

به صحرایِ دلِ خسته وزید از کرمِ حق نسیمِ رحمت
وزان بادِ الهی شکفت در سینهٔ پژمرده، گلِ رحمت

ز بارانِ عطایش همه ویرانهٔ جانم شد آباد
چکید از نفسِ لطفِ خدا بر لبِ خشکیده، نمِ رحمت

شبِ تیرهٔ اندوه به یک جلوه ز الطافِ خدا رفت
دمید از افقِ لطفِ ازل بر دلِ تاریک، دمِ رحمت

گنهکارم و لیکن درِ توبه به رویم نگشوده نماند
«که هر بنده بیاید به درش، می‌شنود بی‌درنگ، »هم رحمت

ز اشکم به سحرگاه، زمین بوسه زد و گفت به نجوا
که از اشکِ ندامت بروید به دلِ خاک، شجرِ رحمت

دلِ خستهٔ من در طلبِ سایهٔ لطفش به تپش بود
کنون آرمیده‌ست در آغوشِ امنِ حرمِ رحمت

نه نومید شدم از کرمِ حضرتِ دادارِ دو عالم
که گسترده به هر سوی جهان، سفرهٔ بی‌حدِّ کرم، رحمت

ز هر ذرهٔ این خاک، نشان از اثرِ مهرِ خدا هست
نگه کن که جهان غرقِ صفا گشته ز فیضِ قدمِ رحمت

اگر بنده خطا کرد، خدا پرده‌پوشی به کرم کرد
که تا رسوا نگردد به میانِ همگان، علمِ رحمت

به سجده گهِ شب، دل به امیدِ کرمش اشک فشاند
که شاید بنویسند به دیوانِ عمل، رقمِ رحمت

«سحر گفت به گوشم» :مرو در پیِ یأس و غمِ دنیا
که خورشیدِ امیدت بدمد از پسِ هر ماتمِ رحمت

«رحیمی» ز کرمخانهٔ حق یافت پناهی به امانش
نوشت این سخن از لطفِ خدا :جاودان است، کرمِ رحمت

شعر صلح و آرامش در جهان

صلح آمد بر دل‌ها، پر شد جهان از نور
هر نگاه پر شد از امید و راهِ درست و دور

باد صبحگاهی وزید، آورد نسیم صفا
هر دل یافت آرامش، پر شد از وفا

خورشید تابید و جهان شد پر از تابان
دل‌ها روشن شد از نور حق و ایمان

دست‌ها به هم پیوست، مهر جاری شد در جان
هر لبخند پر از نور، گشت جهان تابان

آسمان خندان شد و ستارگان هم روشن
هر کوچه و خیابان پر شد از صدای مهربان

باران رحمت بارید، سبز شد باغ و بستان
هر دل که نوشیدش، یافت آرامش جاویدان

راه درست آشکار شد، خطاها رفتند از میدان
هر قدمی که برداشتیم، پر شد دل از ایمان

دوستی و مهر فراگیر شد در هر مکان
هر قلب پر از عشق گشت، یافت آرامش جان

لحظه‌ها پر شد از یاد یاران مهربان
هر دل که پر شد از صفا، گشت جهان تابان

نور امید روشن شد، تاریکی رفت ز جان
دل‌ها شاد و خندان شد، پر از آرامش و مهربان

دست خداوند یار ما شد در هر مسیر و میدان
هر دل که سپرد مهر و وفا، یافت آسایش و جان

صلح و آرامش راهنمای ما شد در زندگی جانان
هر لحظه که پر شد از عشق، یافتیم شادی و شادان

شکستنِ زنجیرها

به میدان آمد دلِ آزاده، با مشت‌های پرتوان، آزاد
که هر زنجیرِ ظلم و ستم را کند شکست و شد آزاد

سایهٔ شب و هراسِ تاریکی بر سرِ کوچه‌ها افتاد
ولی نورِ اراده تابید و هر دیوارِ ظلم از هم پاشید، آزاد

نه شمشیرِ زور، نه نیرنگِ دشمن توان زد بر جان‌ها
که دل‌های مصمم با هم، می‌شوند سپرِ ایستاد، آزاد

هزاران بند و پردهٔ جهل، بر مسیر انسان سایه افکند
ولی خرد و شجاعت، هر بندِ پوسیده را پاره کرد، آزاد

به هر قدم که دلِ مبارز بر راهِ حق گام نهاد
زمین و آسمان فریاد زدند، این دلِ نترس شد آزاد

نه آسان بود شکستنِ زنجیرِ ترس و خودکامگی
ولی عزمِ مردانِ حق، کرد جهان را روشن و آباد، آزاد

ز هر قلبِ بیدار، نغمهٔ امید و آزادی پیچید
که هیچ جهل و ظلمی نتواند ببندد رهِ آزاد، آزاد

سحرگاهان صدایِ انقلاب به گوشِ مردمان رسید
که قیامِ حق و ارادهٔ پاک شد رمزِ بقاء، آزاد

دل‌های خسته ز امید دوباره جان گرفتند
که با نورِ حقیقت، هر زنجیرِ تاریکی گشت آزاد

«رحیمی» ز نبردِ آزادی نوشت این داستان
که همیشه پیروز است دلِ پاک و فرمان‌برِ آزاد

شعر حماسی میلاد النبی ﷺ

نور آمد بر جهان، روشن شد دل‌ها ز مهر
خورشید تابید و شد دل‌ها پر از پیکر

باد صبا وزید و گل‌ها شکفتند با صفا
هر گوشه پر شد از شادی و از عطا

آسمان روشن شد، ستاره‌ها همه تابان
هر دل گشت پر از عشق، چراغ شد تابان

دست‌ها به هم پیوست، همه گفتند صلوات
دل‌ها پر شد از ایمان، شد جهان پر نشاط

صوت ملائک رسید، نغمه‌ها پر از نور
هر دل که شنید آن را، یافت آرامش و سرور

راه حق آشکار شد، ظلمت رفت ز جان
هر قدم که برداشتیم، شد دل‌ها روشن و تابان

دوستی و محبت شد چراغ راه مردم
دل‌های پر مهر شدند، یافتند آرام و همدم

باران رحمت بارید، سبز شد باغ و صحرا
دل‌ها نوشید صفا، شد جان‌ها پر از وفا

لحظه‌ها پر از شادی شد، جهان پر از نور
هر چشم که دید جمالش، شد دل‌ها پر شور

صلح و دوستی فراگیر شد، عدالت پر شد جهان
هر دل که پر از ایمان شد، یافت راحت و جان

نور پیامبر درخشید، چراغ دل‌ها و جان
دل‌ها پر از امید شد، شد جهان پر از تابان

ندایِ جهادِ اکبر

به میدانِ دل آمد صدایِ نبردِ جهادِ اکبر
که ای بنده برخیز و بشکن حصارِ نفس، ای دلیرِ اکبر

نه شمشیرِ آهن، نه تیغِ ستم می‌کند فتحِ جان
که پیروزی آید ز تقوا و ایمانِ پاکِ اکبر

هزاران سپاه از هوس بر دلِ آدمی حمله‌ور
ولی صبر و تقوا کند دفعِ این لشکرِ مکرِ اکبر

ز وسوسه‌هایِ سیه‌پوشِ شیطان مترس ای دل
که یادِ خدا می‌شود در دلِ مؤمنان، سنگرِ اکبر

اگر خشم و شهوت به طوفان کشد کشتیِ زندگی
به لنگرگهِ ذکرِ حق می‌رسد جانِ سرگشته، برتر، اکبر

به میدانِ اخلاص، مردانِ حق سرفرازند و پاک
که هر کس گذشت از هوس، گشته فرماندهِ لشکرِ اکبر

نه آسان بود جنگ با نفسِ سرکش و سرکش‌تر
ولی عاقبت می‌رسد بر دلِ صابران، ظفرِ اکبر

دلِ خسته گر در مسیرِ خدا استوار ایستد
شود نامِ او در صفِ عاشقان، رهبرِ اکبر

به هر سجده اشکی که از دیدهٔ صدق جاری شود
نویسند بر لوحِ دل :بنده شد فاتحِ سنگرِ اکبر

جهان گرچه پرجاذبه‌ست و فریبنده با زر و زور
ولی زاهدان می‌گذرند از فریبِ زرِ احمر، اکبر

«سحر گفت»پیروزی آنِ کسی‌ست ای جوان
که در جنگِ با نفسِ خویش است مردانه‌تر، اکبر

«رحیمی» ز میدانِ دل این ندا سر دهد با یقین
که پیروزِ حقیقی بُوَد فاتحِ جهادِ اکبر

مدارس های دینی

مدرسه شد قلعهٔ ایمان و جمال
دل‌ها پر شد از نور علم و وصال

کتاب و قلم شدند چراغ اهل مثال
درس‌ها زنده کردند راه هر مخلص و فعال

استادان هدایت دادند با فضل و کمال
هر دانش‌آموز شد عاشق دانش و وصال

نماز و دعا شد صبحگاهان اهل مثال
دل‌ها پر شد از ایمان، امید و جمال

قرآن شد راهنمای هر دل خستهٔ فعال
هر لحظه زنده شد عشق به حق و وصال

حکمت و اخلاق شد درس روز و مثال
هر دل که پذیرفت، یافت نور و جمال

مدرسه شد مأمن دل‌های پر از وصال
علم و عرفان شد رهنما به هر فعال

درس اخلاق و ادب شد چراغ اهل مثال
هر دانش‌آموز یافت فیض و جمال

دعای خیر و برکت شد عطر مدرسه وصال
هر لحظه پر شد دل‌ها از شور و فعال

پند و نصیحت شد ثمرهٔ کلام مثال
همراه شد دانش با اخلاق و جمال

مدرسه دینی شد خانهٔ عشق و وصال
هر قلبی که آمد، یافت امید و فعال

علم و توکل شد چراغ دل‌های مثال
راه یافتند همه با نور و جمال

نبردِ روشنایی و تاریکی

به میدان آمد سپاهِ حق، پرچم‌ها برافراشتند آر
که ای دل برخیز و با نورِ ایمان بساز پیروزِ کار

شب‌های تیره و ظلمتِ جهان سایه افکند بر جان‌ها
ولی خورشیدِ حقیقت دمید و شکست تاریک‌کار

نه شمشیرِ آهن، نه خشمِ ستم توان زد بر دل‌های پاک
که روشنایی علم و عدالت می‌برد هر فریب‌کار

هزاران ترفند و مکرِ دشمن آمد بر دلِ مردم
ولی ایمان و شجاعت زد شکست بر هر دیوِ تار

به هر قدم که دلِ مردانِ حق ایستاد بر مسیر نور
می‌رقصید از شادی زمین و جان، شکوفا شد آر

نه آسان بود راهِ نبرد با تاریکی و جهالت
ولی صبر و صدق و وفا گشود راهِ روشن، آر

به هر پرچم که در بامِ دل افراشتند دلیران
پیامِ آزادی و شجاعت پیچید در هر دیار

جهان گرچه پر از فتنه و فریب و هیاهوی کاذب بود
ولی آگاهان با قلم و قدم زدند نورِ آشکار

به هر دل که در مسیر حق ایستاد و نماند در عقب
رسید پیروزی، به هر دلی که خواست برقرار

سحرگاهان فریادِ عدالت به گوشِ مردمان رسید
که باطل در مقابلِ نور حق شد پراکنده و بیزار

دل‌های خسته ز امید و ایمان دوباره زنده شد
که با نورِ خداوندی گشت این جهان روشن و یار

«رحیمی» ز نبردِ روشنایی نوشت این حماسه را
که همیشه پیروز است دلِ پاک و فرمان‌برِ کار

مناجات حمد و ثنا

بیر کون بولسه ارجعه ساداسی کیلسه منگه
او کون قندای قیلامن ای خدایم اوزینگگه

دائم وحدت بیلن یادلب تورور توشیمگه
ای خدایم عفو قیل، اوزینگ سن یاریمگه

بنده لرینگ خدا دیب یادلب دائم ربّیم دیب
رحمتینگنی یتکِر دیب، ای ربّم اوزینگگه

کیچه-کوندوز قینه لیب، طلابالر دعا قلیب
دردیمگه درمان بول دیب، اسرا گین درگاهینگگه

سن کریمسن، سن رحیم، بندنگنی آیریب قویمه
یالغوز قالمسین یورکیم، مهرینگنی آیامنگه

گوناهلریم کوپ ایمس، لیک تووبه دروازه اوچوق
رحمت دریاسیدن بیر قطره یتکر جانیمگه

یول آزغان بندنگه سن هادی بول ای ربّیم
نورینگ بیلن روشن ایت، قاره تونلاریمگه

آخراتده روسوا قیلما، دنیا ده هم ساتر بول
فضلینگ بیلن بیزنی یتکر جنت باغلارینگگه

جهاد در دین مبین اسلام

ای شـاهانِ کلام، لشکرِ اسلام
فانوسِ ایمان شو در ظلمتِ شام

در قلبِ مؤمنان نورِ یقین پیداست
با بانگِ تکبیر لرزد دلِ ایام

شمشیرِ تو تقواست، زهدت سپر است
در سنگرِ عشقت بیدار است الهام

با کفرِ ستمگر جنگی به صبر و با ایمان
اسلامیان خیزند با وحدتِ تام

این دینِ مقدس در خونِ ما جاری
چون موجِ خروشان، چون سیلِ خروشان

هر ضربه بر ظلم، فریادِ عدالت
طوفان شود از خشمِ دلیران

راهِ تو جهاد است، راهِ تو عزت
این راه بود سنتِ مردانِ میدان

با یادِ صلاح‌الدین، آن فخرِ مجاهد
برمی‌خیزد امروز غیرتِ جوانان

نه بیم ز دشمن، نه خوف ز طوفان
تا حق بماند زنده در قلبِ انسان

شکر قیلورلیک ربّیمگه

بو بیر وصیتدن ایلایون مراد، دولت یتیشسون
خداوند درگاهیگه یقین بولینگ، شاد ایلاسون

شکر قیلورلیک ربّیمگه، بیزنی ایلاسین جنتگه
رحمتینگنی یتکر غیل، ای رب، بندلرینگگه

ای خداجان، ای خداجان، بیزنی خوار و زار ایتمگین
پناهینگگه آل، ذکر بیلن تولسین یورکیم

هر نعمتینگگه شکر ایتیب یاشایلیک ای ربّیم
بی‌سر و بی‌کفن قالمسین بندلرینگ هیچ قچان

هر بیر کبی اولرنی هم نعمتینگدن آیرمه‌گین
کیچه-کوندوز دعا بیلن یاد ایلار سنی جان

سن مهربان ربّیم، سندن باشقه الهی یوقدور
درگاهینگگه کلدیم، قبو ل ایت التیجام

رحمت یاغسین یورتیمگه، تینچلیک بولسین دایم
ای ربّیم، بیزنی آیلاندر صالح انسان

رحیمی دیب بنده‌نگ، اشعار بیلن سنی یاد ایتر
قلمی شاهد بولسین، محبتینگگه هر زمان

عید سعید رمضان کریم

رمضان کِلدی، نُورلر یایلدی عالمگه
رحمت ایشیکلری اوچیلدی هر بندەگه

روزالر بیلن پاکلندی یورکلر گناەدن
صبر و شکر یولینی اوگرَتدی آدمگه

سحرلرده دعا بیلن یاش توکلر یاغیلدی
مغفرت نسیمی یتدی هر مؤمنگه

افطار وقتیده شکر، لب‌لرده حمد صدا
برکت دسترخان توشدی هر خانەگه

قدر کیچەسی نور، آسمان نُورگه تولدی
فرشتلر سلام آیتدی پاک دللرگه

عید کونِ کلدی آخر، شادلیک تولدی یورتگه
محبت، صفا یایلدی قریندا‌شلرگه

کینەلر یوق بولسین، یورکلر بولسین روشن
سلام و مهربانی یتسین انسانگه

ای ربّیم، قبول ایت بیزنی عبادتلرِمیزنی
جنت یولینی آچگین، رحمتینگ بیلن بیزگه

یتیم‌لر کوزیده هم شادلیک نوری یانسین
سخاوت دستلری یتسین محتاج‌لرگه

تکبیر صاداسی بیلن تون‌لاریمیز یاروسن
ایمان قوتی تولسین هر یورکلرگه

🎶 نشید :یا رسول‌الله ﷺ

یا رسول‌الله، یا حبیب‌الله
نورینگ یارسین بیز اُمت‌الله

یا رسول‌الله، یا شفیع‌الله
نظر قیلگین بیز مظلوم‌الله

بیرینچی‌بند

نورینگ یاریتدی ظلمت عالمگه
هدایت بولدینگ گمراه آدمگه
مکه‌دن کوچدینگ صبر بیلن یا نبی
رحمت یولینی آچدینگ اُمتگه

ایکینچی‌بند

سنتینگ چراغ یول‌لارنی یاریتدی
حق کلامینگ شفا دردلرگه یتدی
یتیم‌لرنی قُچدینگ مهر بیلن دائم
محبت درسی انسان‌لرگه ایتدی

اوچینچی‌بند

میراج تونیده آسمان سنی کوتدی
فرشتلر سلام روحینگگه ایتدی
قرآن نوری یورکلرنی تیرلتدی
ایمان باغینی جهانگه کُکلتدی

تورتینچی‌بند

قیامت کونیده امید شفاعتینگ
گناهکار اُمتگه بولسین رحمتینگ
یا نبی نظر قیل بیز حالیمیزگه
جنت یولیده بولسین همراهینگ
(پایان با تکرار آرام)

نعتِ رسول الله ﷺ

یا رسول‌الله، نورینگ یاریتدی عالمگه
ظلمت ایچره هدایت بولدینگ آدمگه

مکه‌دن مدینه‌گه صبر بیلن کوچدینگ
رحمت یولینی آچدینگ هر اُمتگه

سنتینگ چراغ بولیب یول‌لارنی یاریتدی
حق کلامینگ شفا بولدی دردمندگه

یتیم‌لرنی سیلاب، مهر بیلن قُچدینگ
محبت درسی اوگرَتدینگ انسانگه

میراج تونیده آسمان‌لار سنی کوتدی
فرشتلر سلام آیتدی پاک روحینگگه

قرآن نوری بیلن یورکلرنی تیرلتدینگ
ایمان باغینی گُکلتدینگ جهانگه

یا نبی، شفاعتینگ امید بیز گناهکارغه
قبول ایت سلامیمیزنی درگاهینگگه

صلوات آیتیب یاد ایتر بیز سنی دائم
محبتینگ مهر بولسین هر زمان بیزگه

سن رحمت‌للعالمین، فخرِ بنی‌آدم
نامینگ شفا بولسین دردمند قلب‌لرگه

قیامت کونیده امید سنی شفاعتینگ
یا رسول‌الله، نظر قیل بیز اُمتگه

جوزجانیم

جوزجانیم، سن یورتیم، مهرینگ دلگه جان
صحرالرینگ، باغلرینگ، بیزگه جنت‌نشان

شبرغانینگ کوچلری خاطره‌لرگه توله
دوستلیک نغمه‌سی یانگلار هر یک مکان

شیربیک دشتلریده زحمت ایچر دهقان‌لار
برکت یاغیلور گویا آسمان‌دن هر زمان

قوش‌تپه شام‌لریده شفق‌لر رنگین بولور
طبیعت سنعتیگه حیران هر انسان

سن تاریخ شاهدی، قهرمان‌لار یورتی
غیرت و مردانلیک سن‌دن آلور عنوان

یللر اوتسه هم هرگز اونیتمسم سنی
ساغینچینگ یاشار مننیگ یورکیمده هر آن

سنینگ توپراگینگده اجداد ایزی بار
اولر دعاسی بولسین بیزگه سایه‌بان

تینچلیک بولسین دائم سنینگ آسمانینگ
خوشحال یاشاسین سن‌دا هر بیر انسان

ای جوزجان، دعام سن آباد و آزاد بول
محبت بیرلشتیرسین بیزنی همیشان

🎶 نشید :چهار یار وفادار

یارانِ احمد، نورِ هدایت
چهار ستاره در آسمانِ امت

یارانِ صادق، اهلِ شجاعت
نام‌شان زنده تا روزِ قیامت

بند اول-صدیق اکبر

ابوبکر صدیق، یارِ غارِ نبی
اولین مؤمن، فخرِ راهِ نبی
صدق و وفایش درسِ ایمان ما
نامش چراغ است در نگاهِ نبی

بند دوم-عمر فاروق

عمرِ فاروق، عدلش افسانه شد
حق ز هیبتش آشکارا شده شد
با دلِ استوار و تیغِ یقین
باطل از نام او هراسانه شد

بند سوم-عثمان غنی

عثمانِ غنی، بحرِ حیا و کرم
خدمتش جاری در دلِ هر حرم
جمعِ کلامِ حق به دستِ امین
نامش بود زینتِ لوح و قلم

بند چهارم-حیدر کرار

حیدرِ کرار، شیرِ میدانِ حق
علم و شجاعت در وجودش سبق
بابِ مدینه، مظهرِ عدل و نور
نام علی زنده به هر صبح و شفق

اهل عرفان و علم

اهل عرفان، علم بیلن یورکلر روشنگار
دللرینه عشق الله، جانلرینه نورِ یار

قلم و کتاب دستلریده، راه حق آچدیلار
دانش و حکمت بیلن، جهان‌لارنی زینتلدیلار

هر روز ذکر بیلن، قلب‌لر پاک و صاف
صبر و توکل بیلن، مشکل‌لر گم و ناب

نورِ معرفت، در دل‌لر جلی بولسین
هر بنده در راه حق، امید و ایمان بولسین

صوفی‌لر، عارف‌لر، اولر رهبرِ انسان
سخاوت و محبت، آموزگار هر جان

هر قدم شان در راه الله، نورافشان
راهشان صافی، هدایت‌بخش هر مکان

کتاب و علم، کلیدِ دُرِ حقیقت
دانش بیلن بیز آشنا بولسین حقیقت

هر لحظه تفکر، هر نفس ذکر و دعا
هدایت یولوندا هر قدم بر حق رها

نورِ عارفان، چراغِ دل‌های تاریک
راهنمای بنده، در دنیا و آخرت حکیم

صبر و حلم، روشنی ده قلب‌لرگه
ای اهل علم و عرفان، نور یورکلرگه

ای ربّیم قبول ایت عبادتلرِمیزنی
علم و عرفان بیلن بیزنی یتسین راهِ تو

اسلام دینیم

اسلام دینیم، نُور و هدایت یولیم
حق و عدل بیلن دولسین هر قولیم

قرآن نوری، دل‌لرنی روشنگار
ایمان و تقوا بیلن اولر هر یار

نماز و روزه، ستون دینیم بولسین
صبر و توکل، قوت و جان بیزه تولسین

عدل و احسان، یول حق و هدایت
ظلم یوق بولسین جهان‌لاردا هر دم

محمد ﷺ رهبر، نُور افشان جهان
سنت و کلامی، چراغ هر انسان

حج و زکات، پاکی دل و جان
رحمت و مغفرت، اولسین هر مسلمان

ایلملر و عرفان، علم یولوندا
هر قدم نور، دل‌لر تولسین هاردا

صبر و حلم، روشنی ده یورکلرگه
ایمان قوت، دل‌لرگه بیلن بیزگه

ای دین مبین، افتخار بنده‌لر
راه تو روشن، نور هر مکان‌لر

عدل و رحمت، توفیق الهی
نور و هدایت، هر قدم همیشگی

قرآن بیلن راهنمائی، هدایت‌بخش
ای اسلام دینیم، نامینگ همیشه روشن باش

ای یار دین، وحدت بیلن بیز
سفینه حق، راه راست یولومیز

قرآن عظیم‌الشأن

قرآن عظیم، نُور یولیمیز، هر دل بیلن یورکلر روشنگار
آیات‌لری حکمت و علم تولد، هر یورک پاک و پر برکت‌دار

کلمات الهی شفا بیلن دولسین هر زخم و غم
باطل و ظلم یوق بولسین، هر دم روشن اولسین جهان‌لار

نماز و دعا بیلن جان روشنگار اولسین
ایمان و تقوا قوت اولسین، هر مؤمن بیلن تولسین دل

صبر و حلم، روشنی بیلن یورکلر آغلاندیرسین
علم و معرفت، چراغ اولسین، هر قلب و خانه روشنگار

محمد ﷺ رهبر، سنت و کلامی نور افشان جهان
هدایت بیلن رحمت ایتسین، هر مؤمن و انسان بیلن

ای قرآن عظیم، ماں ساغینچیمیز سنی، یولنمیز راه
کلمات‌لری هر دم روشنی بیلن تولسین مسیر بیزه

هر روز مطالعه، دل‌لر نورافشان و پاک بولسین
هر کلمه تو برکت بیلن، خوشحالی و ایمان تولد ایتسین

علم و حکمت، دریای بی‌کران و عمیق اولسین
هر مؤمن بیلن، جهان زنده اولسین، نور و امید بیلن

کلمات تو مانند نسیم، دل‌لر آرام بولسین
هدایت و صلح بیلن، خانه‌ها روشنی بیلن تولسین

ای ربّیم قبول ایت عبادتلرِمیزنی
قرآن بیلن بیزنی یتسین راه تو همیشه روشن

نور و رحمتت، ای قرآن، دل‌لرگن برسین
حکمت و صبر بیلن، زندگی بیزه معنی بیلسین

ای قرآن عظیم، چراغِ شب‌لر و روزلر
هر مؤمن بیلن، مسیر حق روشن و ثابت بولسین

محبت اهل بیت ﷺ

اهل بیت رسول، چراغ‌های هدایت و نور
هر دل پاک بیلن، عشق‌شان تولد ایتسین شور

محمد ﷺ رهبر، علی، فاطمه، حسن و حسین
نام‌شان روشنی بیلن یورکلر تولسین زمین

ای اهل بیت، شفاعت بیلن بیزه یار اولسین
راه حق و عدالت، همیشه در دل‌لر روشنگار اولسین

محبت شما درسِ صبر و حلم هر انسان
وفا و شجاعت، الگو بیلن هر مؤمن و انسان

هر قدم شما در راه حق، چراغ روشن جهان
کلمات‌لری شفا بیلن، دل‌لرگن آرام اولسین هر زمان

یاد شما دل‌لرگن قوت و ایمان بیلسین
راه شما مسیر حق، هر مؤمن بیلن همیشان یولسین

ای علی، شیر میدان، علم و حکمت، نور جان
ای فاطمه، مادر پاک، رحمت و مهربانی بیلن جان

حسن و حسین، جوانان صبر و شجاعت
نام‌شان در تاریخ، چراغ روشن هر امت و ملت

ای اهل بیت، دعا بیلن بیزه کمک ایتسین
راه شما همیشه هدایت بیلن روشنگار اولسین

محبت شما پیوند دل‌لر و ایمان بیزه
نور و رحمت بیلن بیزه یول گشاید هر دم

ای اهل بیت، نام شما افتخار امت
یاد شما درس صبر و عشق، راه زندگی هر وقت

قلب‌های پاک بیلن، همیشه یاد شما تولسین
راه شما چراغ حق، هر خانه و هر مکان روشن بولسین

ییگیتلر گه سلام

آنه تیل نی جان کبی سیوگن ییگیتلر گه سلام
چرچه‌می دائم یازیب کیلگن ییگیتلر گه سلام

آنه تیل نینگ اوستیگه دائم مشــــــقتلر چیکیب
کیچه-کوندوز تیل اوچون چاپگن ییگیتلر گه سلام

اوسـمـه‌گـی تـیـل لـر جـهانده تا کـه غـوغا بولمسه
اوز تیلیم آنه تیلیم دیب یازگن ییگیتلر گه سلام

تـیـل ایـرور نام-نشان و هـمـده تنگریم تحفه‌سی
تحفه نی قدرین بیلیب بیلگن ییگیتلر گه سلام

کـوپ جـفـالـر چیکدی تیل تاریخ بوییچه زار-زار
تیل نی گوهر دیـک جلا بیرگن ییگیتلر گه سلام

ای وطن خامه‌نگنی تیبره‌ت تا که جانینگ باریچه
عارقیل‌می سوزله‌شیب یورگن ییگیتلر گه سلام

محبت گلشنی

مېـــن صنم سیماسیگه گلـــدېک لطافت ایسترەم
تـېگمەسین حسنیگه کۆز دېب کۆپ حمایت ایسترەم

بۆلســـین ای شـــهدخت آییم و بختینـــگ برقـــرار
گلگه چېرمب خیمچه بۆیینگ شأن و شوکت ایسترەم

سېن گۆزەللـــیگ رمزی دیر سن ای محبـــت گلشنی
جـــانگینم حسن و چیرایینـــگ بیٰنهابت ایسترەم

رشک اېتر بوستان ارا کۆرسه بۆیـــــینگ آزاده سرو
قد و بستینگـــــــگه سېنینگ هردم طراوت ایسترەم

سـۆزگه گر غنچه دوداغینگ آچسنگ ایجو ساچیلور
سۆزلریـــــنگگه هم فصاحت هم بلغت ایســـترەم

قۆللریـــــم هر دم دعـــاده، درد کۆرمــــه ای نگار
سېـــنگه دایم ای صنـــم ساغلیک سلامت ایستـــرەم

یوکسلیب بارسین همیشه بخت و اقبالینگ سېنینگ
پارلەسین عمرینگ قویاشـــی دېب سعادت ایسترەم

ســـېن نجابـــت شبچراغی و نفاســـت آیەسی
یخشیلیکلـــرنی سېنگـــه هر آن بغایـــت ایسترەم

سینمەسین بۆیینگگه تېنگ باغ ایچره بیر نازک نهال
سېـــنگه باقنـــگگه یمان کۆز - له غیابـــت ایسترەم

انجمن خواهران

ای دل بیا وصف انجمن خواهـــــران کنیم
از مهر و دانـــــش‌شان، سخن‌ها روان کنیم

جای که نور علـم و ادب گشته جلوه‌گـــــر
جان را به شوق معرفت‌شان جوان کنیـــم

در اناثیــــــهٔ ابوزبیــــر آن مـــــکان نور
یاد از کلاس و صحبت شـــرین زبان کنیم

هر خواهری به مثنــــــــویِ پاک زنده گی
با عزم راسخ خویش، جهـــــانی عیان کنیم

ایـــــن محفـــــل صفا و وفا، جایگاه رشد
فردای میهن از برکاتــــــش، چنـــان کنیم

در انجمن که آینــــــدهٔ مهر و وحدت است
در سخـــــــــن نثار رخ مهربان کنیـــــم

این نکته را رحیمی دل نـــــــوشت و گفت
خواهر چو یافت علم، سر بر آسمان کنیم

باهم دلی و صدق، به‌سوی کمال علـــــــم
بالی برای اوج، چـــو مـــرغ آسمان کنیم

دستِ یکـــــی، صد است اگر مهر یار شد
دشـــوار ترین ره‌گــــــذر آسان کنیـــم

هر خواهر از صـــــفا، چو چلچـراغ نور
در راه حق، چراغ به هر کـــاروان کنیم

طلوع جنّت

یـــارب یا رحمـــن، بگشا درِ جنتـــــان
پرکن دل از ایمان، ببخــــــش نور امان

جنت بهســـــــانِ باغ، پُر نخل و انگوران
جویـــش روان چو نور، آرام دلــــــداران

در جنت است خوشی، بی‌غم بی اضطراب
نه اشک و نه اندوه، باشد همه‌اش ثـــواب

حوران چو ماه تـــاب، در سایه‌ی رضوان
لبخندشان به مهر، بخشنـد لطــف و جان

بر تخـــت های نور، اهــــل وفا روان
ذکر خدا به لـــــب، دل‌ها پــــر از آذان

یا رب عطـــــا نمــــا، ما را رهِ جنان
همـــــراه مؤمنــــان، در سایـــۀ قران

در جنـــت باغِ صفا، باشد همیشه بهـــار
گل‌ها همه شکفته، پــــر از عطر و دیدار

پرنده گان خوش‌نوا، ســـرود شان دلنشین
نوای رحمت حـــق، همیشه در این چنین

چشمه‌ها زلالند، آبشان صــــاف و زنده
راه حق روشـــن کن، رحیمی را بسپـــار

آرامش دل در ذکر خدا

دل خسته ز غوغای جهان می‌لرزد
در سایهٔ ذکرِ تو امان می‌لرزد

این روحِ پریشان چو تو را یاد کند
از لطفِ تو تا عرشِ جنان می‌لرزد

در ظلمتِ شب نورِ تو راهی بنمود
دل در طلبت بی‌گمان می‌لرزد

هر لحظه که نامت به لبم می‌آید
از شوق، تمامِ استخوان می‌لرزد

دنیای فریبنده مرا خسته نمود
دل از غمِ این امتحان می‌لرزد

در حلقهٔ ذکر تو صفا می‌جوشد
جان از نفَسِ آسمان می‌لرزد

ای ذکر تو آرامشِ جان‌های حزین
بی تو دلِ بی‌خانمان می‌لرزد

هر کس که تو را یافت، جهانش گل شد
دل در حرمِ امن و امان می‌لرزد

با یادِ تو این سینه چو دریا گردد
موجی ز حضورِ بی‌کران می‌لرزد

ای نورِ ازل، پناه درماندگان
دل پیشِ تو ای مهربان می‌لرزد

از فیضِ حضورت نفسی تازه شود
جان در طربِ جاودان می‌لرزد

رحیمی به امیدِ کرم‌های تو زیست
دل در طلبت هر زمان می‌لرزد

مناجات بنده با پروردگار

الهی، دلِ آشفته پناهی دارد
به درگاهِ تو امیدِ نگاهی دارد

گنه‌کارم و بارِ خطا بر دوشم
ولی لطفِ تو راهِ گشایی دارد

شبِ تارِ دلم بی‌تو سحر نمی‌شود
سحر با نفست روشنایی دارد

به هر اشک که از دیده فرو می‌ریزد
هزاران سخنِ آشنایی دارد

دلم خسته ز دامِ نفس، ای مولا
به یادِ تو صفایِ رهایی دارد

اگر دستِ مرا گیری، ای ربّ کریم
جهان در نظرم بی‌نیازی دارد

منم بندهٔ لغزنده و تو بخشنده
کرم با تو شکوهِ خدایی دارد

درِ توبه به رویم مگشا، ای رحمان
که این دل هوسِ آشنایی دارد

نه سرمایهٔ طاعت، نه توشه به راه
فقط دیدهٔ تر، بینوایی دارد

به امیدِ تو زنده‌ست دلِ پژمرده
که نامت نفسی جان‌فزایی دارد

مرا دور مکن از حرمِ امنِ خودت
که این جان عطشِ آشنایی دارد

رحیمی به درت آمد و امید گرفت
که این در، کرمِ بی‌نهایی دارد

سفر دل بسوی حقیقت

در جادهٔ خاموشِ تفکر، دلِ بی‌تابِ من آرام نداشت
تا نورِ حقیقت نرسید از افقِ غیب، دلم کام نداشت

در وادیِ تردید، قدم‌های من از بیمِ خطا می‌لرزید
چون دستِ هدایت نرسید از کرمِ دوست، ره انجام نداشت

این دیده زِ زرق و برقِ جهان سیر شد از جلوهٔ فانی
چون آینهٔ جان به صفا رو نیاورد، جز او نام نداشت

در خلوتِ شب، روحِ من از قیدِ تعلق به جهان پر می‌کشید
تا سوی حقیقت نرود، بالِ تمنایِ دلم دام نداشت

هر پرده که افتاد ز پیشِ نظرِ خستهٔ من در رهِ سیر
دیدم که به جز نورِ ازل، هیچ در این عرصه دوام نداشت

در مکتبِ عشق، آموختم این نکتهٔ والا به یقین
هر کس که خدا را نشناخت، به دل خویش پیام نداشت

چون موج، به دریایِ یقین باز شدم از سفرِ وهم و گمان
زیرا که در آن ساحلِ امن، دلِ آشوب، خروش و نام نداشت

در آینهٔ فطرتِ پاکم، رخِ آن دوست نمایان گردید
دانستم از این جلوه که جان، جز به وصالش مرام نداشت

ای راهنمایانِ حقیقت، سخن از نورِ یقین باز کنید
زیرا دلِ سرگشتهٔ ما طاقتِ این شامِ مدام نداشت

اکنون که زِ الطافِ الهی، رهِ روشن به دلم وا گردید
دیدم که رهِ حق به جز از صدق و صفا هیچ نظام نداشت

با یادِ خدا، روحِ من از بندِ تعلّق به جهان رسته کنون
این مرغِ رها جز به سوی باغِ بقا هیچ مرام نداشت

رحیمی زِ کرم‌های الهی به یقین منزلِ مقصود رسید
زیرا دلِ او غیرِ رهِ دوست، تمنّا و مرام نداشت

اشک‌های دل

در خلوت شب، دل به یاد تو لرزید
از شورِ عشق، قطره‌قطره اشک ریخت

این دلِ بی‌تاب به امیدِ تو زنده است
هر لحظه به یادِ تو جانِ خسته برکشد

دیده‌ها پر شد از ناله‌های خاموش
هر قطره‌اش حکایتِ درد و غم‌ها کند

چون بارانِ شب، اشکِ دلم روان شد
دل از فراقِ تو، همچون موج‌ها لرزید

در سکوتِ شب، آهی بی‌صدا برخاست
ای رازِ نهان !که در دل‌ها پیچید

هر لحظه که یادِ تو به جانم نشست
چشمهٔ اشکم به دریای محبت رسید

دل خسته‌ام در طلبِ وصال توست
هر نغمهٔ غم به طربِ عشق تو پیوست

اشکِ من چراغِ شب‌های تار شد
دل به امیدِ دیدار تو همیشه سوخت

ای عشقِ پاک، راهنمایِ دل‌های سرد
با یاد تو، جهان پر از صفا گشت و شگفت

این اشک‌ها زلال، سفیرِ دلِ من است
هر قطره‌اش نوری از حضور تو برداشت

در طوفانِ درد، تویی پناهگاه من
این دلِ پراندوه، جز تو امیدی نداشت

رحیمی به عشقِ تو دم زد و جان سپرد
که دلِ او جز مسیر تو هیچ آرمانی نداشت

شکوه سحر و بیداری اهل دل

سحر دمید و دل از خوابِ گران بیدار شد
جهان زِ پرتوِ آن نورِ نهان بیدار شد

نسیمِ صبح، پیام‌آورِ لطفِ ازلی‌ست
دل از ترنّمِ آن رازِ نهان بیدار شد

در آن سکوتِ سحر، نالۀ عشاق شنید
فلک ز آهِ دلِ سوختگان بیدار شد

ز اشکِ شوق، رخِ آینۀ جان صیقل یافت
ضمیرِ خفته زِ آن اشکِ روان بیدار شد

نسیمِ ذکر وزید از نفسِ اهلِ یقین
دل از شمیمِ خوشِ آسمان بیدار شد

ز خوابِ غفلتِ دیرینه چو جانم برخاست
رهِ حقیقتِ جاویدان عیان بیدار شد

صدایِ بالِ ملایک به فضا پیچیده‌ست
جهان ز نغمۀ آن قدسیان بیدار شد

سحر، زمانِ صفایِ دل و آرامشِ روح
دل از زلالیِ آن بوستان بیدار شد

ز نورِ صبح، سیاهی ز دلِ شب بگریخت
افق ز جلوۀ آن مهربان بیدار شد

هر آن که اهلِ دل است و رهِ معنا پوید
به یک اشاره زِ لطفِ جهان بیدار شد

در آستانِ دعا، دستِ نیاز افراشتم
دلم ز فیضِ کرم‌های نهان بیدار شد

رحیمی از سحر آموخت رهِ بندگی‌اش
که جان ز پرتوِ لطفِ یزدان بیدار شد

نور امید در دل تاریکی

شبِ سردِ دلم با نفست روشن شد
جهانِ خسته زِ آن نورِ کهن روشن شد

نسیمِ لطفِ تو وزید و جانم آرام گرفت
دل از شمیمِ امیدِ وطن روشن شد

در اوجِ یأس، چراغی ز کرم افروختی
مسیرِ گمشدهٔ جانِ من روشن شد

به اشکِ توبه، غبار از رخِ آیینه نشست
ضمیرِ خفته زِ آن اشکِ من روشن شد

صدایِ ذکر تو پیچید در اعماقِ وجود
دل از ترنّمِ نامِ تو تن روشن شد

زِ سایه‌های هراس و غم رهایی یافتم
که راهِ روشنِ ایمانِ من روشن شد

جهان اگرچه پر از فتنه و آشوب بُوَد
به نورِ صبر، دلِ ممتحن روشن شد

به هر قدم که نهادم به رهِ صدق و صفا
چراغِ راهِ من از انجمن روشن شد

نه بیم مانْد، نه اندوه، نه تاریکیِ راه
که صبحِ لطفِ تو در جان و تن روشن شد

دلم به یادِ تو آرام گرفت ای معبود
جهان زِ پرتوِ آن مهرِ کهن روشن شد

به لطفِ توست اگر زنده‌ام و می‌نویسم
که دفترِ دلِ اندوهگین روشن شد

رحیمی از کرمِ دوست جانِ تازه گرفت
که راهِ شعرِ دل از انجمن روشن شد

سفر روح به حقیقت

دل از هیاهوی جهان خسته و حیران رسید
به جستجوی رهِ حق، سویِ بیابان رسید

ز بندِ وهم و گمان، روحِ پریشان رها
چو مرغِ شوق، به باغِ صفایِ جان رسید

در آینهٔ دل، رخِ آن یار نمایان گردید
نظر ز پرده گذشت و به سویِ عیان رسید

ز اشکِ شوق، غبار از رخِ آیینه نشست
صفایِ تازه به جانِ غم‌گساران رسید

چو نورِ صبح، حقیقت به دلم جلوه نمود
شبِ فراقِ دلم سویِ پایان رسید

در آن سکوتِ سحر، رازِ نهانم بشکفت
دل از ترنّمِ آن نغمه به ایمان رسید

ز سایه‌های هوس، دیده فرو بستم من
نگاهِ خستهٔ من بر رهِ یزدان رسید

چو موج، از دلِ دریا به یقین باز شدم
که قطره بودنِ من سویِ طوفان رسید

جهان اگرچه فریبنده و پر نقش و نگار
دل از فسونِ فریبش به گریزان رسید

به نورِ عشق، مسیرِ حیاتم روشن شد
وجودِ خستهٔ من سویِ سامان رسید

نه بیمِ راه بماند و نه اندوهِ سفر
که روحِ تشنهٔ من بر لبِ عرفان رسید

رحیمی از کرمِ دوست به مقصود رسید
که این دل از رهِ اخلاص به یزدان رسید

مناجات و راز و نیاز

الهی، دلِ آشفتهٔ من در طلبِ رویِ تو
شبی نیست که آرام شود بی‌نفَسِ بویِ تو

در این وادیِ حیرت که دلم خسته زِ خود مانده
پناهی نبود جز کرم و سایهٔ گیسویِ تو

به هر اشک که از دیدهٔ من بر سرِ خاک افتاد
هزاران گلِ امید دمید از نفسِ کویِ تو

منم بندهٔ لغزنده و شرمنده زِ کردارِ خویش
نجاتم دهد آخر کرمِ عفوِ جهانسویِ تو

اگر پردهٔ غفلت زِ نگاهم به کرم برداری
جهان آینه گردد ز تجلّایِ نکوخویِ تو

نه سرمایهٔ طاعت، نه توانِ عملِ شایسته
قبولم کن و بگذر زِ خطایم به تکاپویِ تو

دلِ خستهٔ من تشنهٔ یک جرعه زِ دریایِ کرم
که جان تازه شود از نمِ بارانِ وضویِ تو

به هنگامِ سحر، نالهٔ من بال کشد سویِ سما
که شاید برسد نغمهٔ سوزم به لبِ جویِ تو

نه امید به دنیا، نه پناهی به کسی دارم
امیدم همه در رحمتِ گستردهٔ پهنایِ تو

اگر لطفِ تو شامل شود این بندهٔ درمانده
به یک لحظه رها گردد از این حلقهٔ بازویِ تو

الهی، مگذارم که بمانم به خودم یک دم
که جانم شده سرگشتهٔ آغوشِ دل‌آسویِ تو

رحیمی به درت آمد و جز مهر نخواست از تو
که آرامشِ جان‌هاست نهان در نفسِ «یا هو»یِ تو

رسالت نسل نو در ساختن آینده

نسلِ نو، برخیز که از توست فروغِ آینده
در نگاهِ تو نهفته‌ست شکوهِ آینده

تو اگر همّتِ مردانه به میدان آری
می‌شود زنده به نامت همه روحِ آینده

قلمت تیغِ بران است به میدانِ نبرد
می‌نویسد زِ عدالت خط و سطرِ آینده

دست در دستِ برادر، صفِ وحدت بساز
تا نلرزد زِ تفرقه تنِ رنجورِ آینده

علم بیاموز که بنیادِ بقا دانش ماست
می‌شود روشن از این مشعلِ نورِ آینده

با توکل به خدا، گام به میدان بگذار
که یقین، می‌زند از سینهٔ تو زورِ آینده

خاکِ میهن به جوانانِ غیورش نازد
می‌شود سبز زِ غیرت چمنِ دورِ آینده

تو امانت‌برِ تاریخ و پیام‌آورِ نور
در دلت می‌تپد آهنگِ غرورِ آینده

گرچه امروز جهان پر زِ فریب و ستم است
می‌دمد از نفسِ پاک تو نورِ آینده

پرچمِ حق به دوش گیر و به پا خیز دلا
تا شود زنده زِ تکبیر تو شورِ آینده

نسلِ بیدار !تویی رازِ نجاتِ انسان
می‌شود امن زِ تدبیر تو سورِ آینده

رحیمی، با قلم و عشق، ندا سر می‌دهد
که جوانان بسازند به هم نورِ آینده

فریاد مظلومان و پاسخ اهل غیرت

فریادِ مظلومان رسید از دلِ شب سویِ حق
نالهٔ بی‌پناهان شد آتش به تب سویِ حق

خونِ ستمدیدگان بر رخِ تاریخ نوشت
قصهٔ بیدادِ انسان، طلبِ لب سویِ حق

کودکِ بی‌نان و سرپناه به اشک و به آه
می‌نگرد تا که رسد دستِ سبب سویِ حق

مادرِ داغ‌دیده به دعا دست بلند
می‌طلبد مرهمی از لطفِ رب سویِ حق

این همه فریاد اگر بی‌پاسخ ماند چه شد؟
غیرتِ مردان کجاست؟ وقتِ طلب سویِ حق

ای دلِ بیدار، برخیز که هنگامِ قیام
می‌رسد از قدمت نورِ ادب سویِ حق

تیغِ عدالت بکش از غمدلان رفعِ ستم
تا نرود نالهٔ مظلوم به شب سویِ حق

دستِ یتیمان بگیر، اشکِ اسیران بستای
که بود خدمتِ انسان سببِ قرب سویِ حق

خاکِ وطن تشنهٔ مردانِ دلیر است هنوز
تا نهد پایِ شهامت به رجب سویِ حق

هر که به یاریِ مظلوم شتابد به صدق
نامِ نکو می‌برد از رهِ نسب سویِ حق

ظلم اگر کوه شود، غیرتِ مردان چو سیل
می‌شکند سدِّ ستم، در غضب سویِ حق

رحیمی، بانگ برآور که جهان بشنودت
پاسخِ اهلِ غیرت است: لبیک یا رب سویِ حق

زیباترین وقت‌ها

زیباترین وقتِ جهان، خلوتِ نابِ لحظه‌ها
آن دم که دل آرام گیرد زِ شتابِ لحظه‌ها

وقتی سحر به پنجرهٔ جان سلامی می‌دهد
می‌روید از نسیمِ دعا، آفتابِ لحظه‌ها

آن لحظه‌ها که یادِ خدا جاریِ دل می‌شود
می‌شوید از زلالِ یقین، اضطرابِ لحظه‌ها

در خندهٔ کودک، صفایِ آسمان پیدا شود
می‌رقصد از طراوتِ او، گُل به خوابِ لحظه‌ها

آغوشِ مادر، ساحلِ امنِ تمامِ خستگی‌ست
می‌ریزد از نگاهِ وی، شهدِ نابِ لحظه‌ها

آن دم که دستِ دوستی در دستِ یاری می‌رسد
می‌سازد از محبتِ ناب، انقلابِ لحظه‌ها

در اشکِ شوقِ دیدنِ یاران پس از هجرِ دراز
می‌جوشد از محبتِ دل، رودِ آبِ لحظه‌ها

وقتی که دل زِ کینه تهی گردد و لبخند زند
می‌تابد از صفایِ درون، مه به تابِ لحظه‌ها

در سجدهٔ سحرگهیِ عاشقانِ رازدان
می‌پیچد از مناجاتِ دل، عطرِ نابِ لحظه‌ها

آن دم که می‌بخشی زِ جان، بی‌توقع، بی‌ریا
می‌خندد از کرامتِ تو، آفتابِ لحظه‌ها

با ذکرِ حق، دل از غمِ دیرینه آزاد می‌شود
می‌شکند از نورِ یقین، پیچ‌وتابِ لحظه‌ها

رحیمی، زیباترین وقتِ جهان آن دم بود
کآرام شد دل از کرمِ بی‌حسابِ لحظه‌ها

فروغِ جاودانِ ایمان

ایمان، چراغِ راهِ دلِ خسته در طوفان
نوری که می‌رهاند انسان زِ بیم و از خسران

در تیرگیِ شب‌های یأس و اضطرابِ دل
ایمان بود پناهِ دلِ خستهٔ انسان

هر جا که نورِ او بتابد به جانِ ما
می‌شکند زِ ریشه غم، ترس و بندِ شیطان

ایمان، نسیمِ صبحِ امید است در وجود
بیدار می‌کند دلِ افسرده را به احسان

با نورِ او، حقیقتِ دنیا عیان شود
باطل رود زِ صفحهٔ دل، محو و بی‌نشان

آن دل که شد منوّر از این گوهرِ عظیم
هرگز نمی‌هراسد از طوفانِ امتحان

ایمان، شکوهِ صبر به هنگامِ سختی است
آرامشِ دل است میانِ غمِ فراوان

در سایهٔ یقین، دلِ انسان قوی شود
چون کوه می‌ایستد به میدانِ هر زمان

بی‌ایمان، دل اسیرِ هوس‌ها و تیرگی‌ست
با ایمان است راهِ رهایی زِ بندِ نسیان

ایمان، کلیدِ باغِ سعادت به روی ماست
می‌گشاید درِ کرمِ حضرتِ یزدان

هر کس که دل سپرد به این نورِ آسمان
یابد به هر دو عالم عزّت، شکوه و عنوان

رحیمی، از فروغِ ایمان حیات یافت
کز نورِ آن منوّر شد این جانِ حیران

تاجِ روشنِ دانایی

علم، آفتابِ تابنده بر اوجِ دانایی
نوری که می‌رساند بشر را به بینایی

در پرتوِ خرد، رهِ تاریک روشن شود
می‌شکند زِ ریشه شبِ جهل و نادانی

با علم، دل زِ بندِ خرافات می‌رهد
می‌یابد از حقیقتِ هستی، توانایی

هر ملتی که علم چراغِ رهش گردد
می‌رسد به قلهٔ عزت و توانمندی

دانش، کلیدِ گنجِ سعادت به روی ماست
می‌بخشد به زندگی شورِ شکوفایی

با نورِ او، عدالت به پا خیزد در جهان
برچیده می‌شود زِ زمین ظلم و تنهایی

علم است مایهٔ شرف و فخرِ آدمی
بی‌او دلِ بشر به اسارت و رسوایی

آن کس که دل سپرد به دریای معرفت
یابد به هر دو عالم عزت و رعنایی

در مکتبِ تلاش، جوانان اگر کوشند
می‌سازند از امید، جهانِ تماشایی

دانش، سلاحِ صلح و کلیدِ نجاتِ ماست
می‌آورد به زندگی صلح و شکیبایی

بی‌علم، راهِ پیشرفت بر ما بسته است
با علم، می‌رسیم به اوجِ توانایی

رحیمی، قدرِ علم بدان و چراغش داد
کز نورِ آن شکوفا شود باغِ بینایی

چشمهٔ بی‌پایانِ دانایی

دانایی چراغِ دلِ خسته در شب‌های تار
می‌تابد و می‌سازد از دل، جهانِ پُرکار

هر کس که نوشد زِ این چشمهٔ پاک و زلال
می‌یابد در دلِ خویش نورِ بی‌انکار

با دانش، پردهٔ وهم زِ دلِ بشر کنار شود
راهِ حقیقت روشن گردد بی‌هیچ انکار

قلم و کتاب، سلاحِ خرد و حافظِ فرهنگ
می‌نویسند از صلح، از عشق و گفتار

هر که دل سپرد به مطالعه و معرفت
می‌یابد در دنیا آزادی و رفتار

دانایی، تاجِ عزت بر سرِ انسان
می‌درخشد در دل‌ها به هر لحظه و مکان

بی‌دانایی، انسان گرفتارِ ظلمت و تاریکی‌ست
با دانش، می‌رسد به نور و اختیار

این چشمهٔ بی‌پایان، چراغِ فردای بشر
می‌سازد از دل‌ها امید و گسترشِ کردار

به هر گام که آموزی و خرد را پیروی کنی
می‌بینی جهان روشن‌تر شود، پر از یار

رحیمی، قدرِ دانش بدان و راهش بجوی
کز نورِ آن شکوفا شود دلِ جهانِ بیدار

آینهٔ گذرای دنیا

دنیا، قصهٔ فانی است پر از رنگ و صدا
می‌گذرد زِ دلِ ما، به شتابِ بی‌وفا

هر که به طمعِ دنیا دل بندد، سخت خسته شود
زیرا که گذرِ زمان بر او کرد وفا نسا

خنده‌ها و گریه‌ها، همه بازیِ روزگار
می‌رقصند و می‌روند، در گذرگاهِ دنیا

زر و زور و مقام، همه سایه‌ای گذرا
جز از لطفِ خدا نیست که ماند در این دنیا

هر کس که دل سپرد به حقیقت و پروردگار
می‌یابد به دلِ خویش آرامش در دنیا

علم و عمل، چراغِ ره در این ظلمتِ زمان
می‌کند روشن دل‌ها، چراغِ صفا در دنیا

عشق و مهر، به دل‌ها زندگی می‌بخشد
می‌سازد به امیدِ انسان، فردا در دنیا

غم‌ها و دردها، آموختنی است برای ما
تا شود صبور و توانا در مسیرِ دنیا

خوشیِ حقیقی در دلِ آگاه و بیدار است
نه در زر و زور و مقامِ بی‌وفا در دنیا

هر نفسی که گذرد، فرصتی برای بهتر شدن
تا بسازی از خود، رهِ سعادت در دنیا

رحیمی، دنیا گذراست، دل را مگیر به او
که ابدیت در عشق و فضلِ یزدان در دنیا

چراغِ هدایت محمد

محمد، نورِ حق در دلِ تاریکی و فتنه
رسید به جهان، فصلِ تازهٔ هدایت

هر که بنگرد به سیمایِ او، دل روشن شود
می‌بیند جلوهٔ عشق و مهربانی و هدایت

پیامش چراغِ ظلمت‌های روزگار ماست
می‌درخشد بر جانِ ما، پناهِ جاودانی و هدایت

هر سخنش چراغی بر راهِ حق و عدالت
می‌گشاید رهِ انسان از بندِ نادانی و هدایت

با سیرهٔ او، عالم پر از رحمت و صفا شد
هر دلِ خسته یافت آرامش و امان و هدایت

علم و اخلاق و شجاعتش چراغِ رهِ بشر
می‌شود زنده به نامِ او هر امید و هدایت

در مصائب، پناهِ مردم بود و دستگیر
می‌آموزاند به جهان درسِ صبر و هدایت

صوتِ اذان و نغمهٔ پیامش همیشه جاری
می‌کند دل‌ها آمادهٔ فهم و سپردن به هدایت

هر کس که به عشقِ او دل بسپارد بی‌ریا
می‌یابد زِ رحمتِ الهی نور و هدایت

رحیمی، نامش در دل‌هاست چراغِ بیداری
که نورش هدیه کند جهان را از تاریکی به هدایت

نورِ جاویدان قرآن

قرآن، چراغِ هدایت در دل‌های تاریک انسان
می‌تابد و می‌سازد جان را به راهِ ایمان

هر آیه‌اش دریچه‌ای از نورِ رحمت و محبت
می‌رسد به دلِ خسته، راهنمایِ هر انسان

به هر که بنگرد، آرامش و صفا دهد
می‌شوید زِ دلِ اهلِ یقین هر حیران

سوره‌هاش نورِ صبح در دلِ شب‌های غم
می‌کند روشنی دل‌ها، چراغِ ایمان

با هر تلاوت، دل زِ تاریکی رها شود
می‌آموزد حکمت و صبر و راهِ رهاسان

پیامش جاوید و همیشه زنده در دل‌هاست
می‌شود آرامش و امید، قوتِ جان

هر کس که در دل، آن نور را پذیرد
می‌یابد سعادت، عزت، و روشنایِ جان

قرآن، چراغِ صبر و کلیدِ فلاح و نجات
می‌گشاید درِ رحمت و برکتِ جان

با نورِ آن، دل‌ها به مهر و محبت روشن
می‌برد از ظلمتِ غفلت هر پنهان

رحیمی، قدرِ این کتابِ آسمانی بدان
که هر که گرفتش، یافت نورِ جاویدان قرآن

پند جاویدانِ حدیث

حدیث، چراغِ حکمت در دل‌های خستهٔ ماست
می‌تابد و می‌سازد جان را زِ نورِ راست

هر کلامش گوهری است از خرد و معرفت
می‌رساند به دل‌ها، رهِ نیکو و راست

پندِ پیامبر، چراغِ صبر و وفا و امید
می‌کند دل‌ها آمادهٔ شجاعت و راست

در سختی‌ها، پناهِ رهروان است و راهنما
می‌آموزاند صبر و تقوا را، روشن و راست

با هر تلاوت و تدبر، دل زِ تاریکی رها شود
می‌آموزد به ما زندگی و صفای دل و راست

حدیث، کلیدِ اخلاق و آموزگارِ انسان
می‌سازد زندگی را پر از مهر و نشاطِ راست

هر که دل سپرد به راهنماییِ آن کلام
می‌یابد سعادت و روشنی و پایگاهِ راست

راهِ حقیقت و محبت در آن نهفته است
می‌شود دلِ خسته پر از نور و شادابِ راست

رحیمی، قدر بدان این میراثِ پیامبر
کز آن می‌شود روشن همه جان و دل‌ها، حدیث

پیوستگی امت اسلام

امت، دریای همبستگی و نور ایمان
می‌درخشد از اتحاد و صبر در جهان اسلام

هر دل که زِ عشقِ حق منوّر گردد
می‌یابد آرامش و صلابت در دلِ اسلام

راهِ حق، چراغِ امت در شب‌های تار
می‌کند روشن ره‌ها را در مسیرِ اسلام

با وحدت، هر فتنه به سادگی زایل شود
می‌رسد صلح و عدالت به دلِ جهان اسلام

امید و غیرت در دلِ هر مسلمان است
می‌سازد آینده‌ای روشن برای امت اسلام

با علم و عمل، هر جوانِ بیدار می‌سازد
برقِ افتخار و عزت را در دلِ امت اسلام

هر کس که پایبند به اخلاق و ایمان باشد
می‌یابد قدرت و سعادت در دلِ امت اسلام

رحیمی، قدر بدان اتحاد و پیوند دل‌ها
کز آن می‌شود محفوظ و تابنده، نورِ امت اسلام

چراغ جاودان اسلام

اسلام، نورِ هدایت در دل‌های خسته و تار
می‌تابد و می‌سازد انسان را به راهِ یار

هر آیه و سنتش چراغِ صبر و محبت است
می‌رسد به جانِ ما، روشنی و اعتبار

راهِ حق، چراغِ شب‌های تار ماست
می‌کند روشن دل‌ها را با عشق و ایمان و اعتبار

با عدالت و مهربانی، جهان را آباد کرد
می‌شد زنده و پایدار، اثرش در هر قرار

اسلام، چراغی است که ظلمت را می‌شکند
می‌تابد در دلِ هر عاشق به مه و به یار

علم و اخلاق و صبر، آموزه‌هایش است
می‌سازد انسان را پاک، قوی و آمادهٔ کار

هر کس که دل بسپارد به آموزه‌هایش
می‌یابد آرامش و قوت در مسیرِ قرار

رحیمی، قدر بدان این نورِ جاودان
کز آن روشن شود جهان و جان‌ها، پر زِ اعتبار

چراغ تابان ادب

ادب، نورِ دل‌هاست در ظلمتِ دنیا
می‌تابد و می‌سازد انسان را به صفا

هر که دل سپرد به مهر و ادب و اخلاق
می‌یابد در دلِ خود آرامش و وفا

ادب، کلیدِ دوستی و راهِ مهربانی
می‌کند زندگی روشن، دل‌ها شاد و با صفا

با ادب، جهان پر از رحمت و محبت شود
می‌روید به هر سو نور و شکوفایی و وفا

در سخن و کردار، ادب چراغِ راه است
می‌سازد انسان را محترم، شریف و وفا

هر کس که زندگی را با ادب آراست
می‌یابد احترام و جایگاه والا

ادب، گوهرِ گران‌بها و میراث جاوید
می‌سازد هر دل را پاک، زلال و بی‌ریا

رحیمی، قدر بدان ادب و مهر و محبت
کز آن روشن شود جهان و جان‌ها پر از وفا

کتاب؛ آیینهٔ دانایی

کتاب، روشنی‌بخش راهِ فردایی
چراغِ فکرِ بشر، مظهرِ دانایی

ز برگِ او سخنِ حکمت آشکار شود
گشوده می‌شود از هر ورق بینایی

کتاب، همدمِ تنهاییِ دلِ انسان
رفیقِ صادقِ شب‌های تنهایی

در او نهفته هزاران چراغِ آگاهی
که می‌برد دلِ ما سوی بینایی

به هر که انس گرفت با کتابِ دانا
رسید جانِ وی آخر به توانایی

جهان اگر همه تاریک و پرغبار شود
کتاب می‌دمد از نو نفسِ دانایی

ز فیضِ او دلِ پژمرده زنده می‌گردد
چو باغِ تازه رسد سوی شکوفایی

رحیمی، قدر بدان این چراغِ روشن را
که می‌برد بشریت سوی دانایی

نجوای دل در سکوت شب

دلم گرفته ز اندوه این شبانه
ز گریه خیس شده گونهٔ زمانه

سکوتِ سردِ شبم را شکسته آه
که می‌رسد ز دلم نالهٔ پنهانه

نه همدمی که مرا سوی نور برد
نه شانه‌ای که شود محرمِ ترانه

ستاره خیره به اشکِ روانِ من
چو شاهدی به غمِ عاشقانه

نسیمِ سرد گذر کرد از کوچه‌ها
فکند لرزه به جانم نهان‌خانه

به یادِ مهرِ تو قلبم تپد هنوز
میانِ این همه دردِ بی‌کرانه

اگر چه شب همه لبریزِ حسرت است
امیدِ صبح بود در دلِ ویرانه

خدا کند که رسد لحظهٔ وصال
شود نصیبِ دلم شادیِ جاودانه

رحیمی از غمِ دل این سرود گفت
که زنده گردد از او عشقِ انسانیانه

جلوهٔ عشق الهی

به نام تو که جهان غرقِ موجِ نور
دل از تو می‌طلبد راهِ امن و نور

تو آن چراغِ فروزانِ آسمان
که می‌کنی شبِ تاریکِ ما پُر نور

ز لطفِ بی‌کرمت جان گرفته‌ایم
وگرنه دل شده بود از گنه پر از شور

نه عقل راه بَرَد تا به کنهِ تو
نه چشم تابِ تماشای آن همه نور

به هر کجا نگرم جلوهٔ تو هست
زمین و چرخ شده آیه‌های پرنور

نسیمِ صبح رساند پیامِ تو
که می‌وزد ز کرم، عطرِ رحمت و نور

اگر دل از تو جدا لحظه‌ای شود
شود اسیرِ غم و ظلمتِ شبِ گور

به ذکرِ نام تو آرام می‌شوم
چو موجِ خسته که یابد کنارِ نور

تو قبلهٔ دلِ بی‌تابِ عاشقان
تو قبله‌گاهِ دعا، قبله‌گاهِ نور

به اشکِ شوق تو را می‌زنم صدا
که بشنوم ز تو آوای مهر و نور

رحیمی از سرِ اخلاص می‌سرود
که عشقِ حق بود اصلِ حضور و نور

نوای دل

دل آشیانهٔ راز است و اعتبار
گنجینهٔ سخنِ عشقِ بی‌شمار

گاه از نسیمِ دعا جان تازه یافت
گاه از هجومِ غم افتاد بی‌قرار

دل آینه‌ست اگر پاک و روشن است
پیداست در رخِ او جلوهٔ نگار

هر کس به قدرِ صفای درونِ خویش
بیند جمالِ حقیقت در این دیار

دل را اگر به هوس‌ها سپرده‌ای
گم می‌شود ز تو راهِ رهِ بهار

اما اگر به خدا بسته‌ای امید
گردد نصیبِ تو الطافِ کردگار

دل خسته گرچه ز رنجِ زمانه شد
یادِ خداست بهترین مونس و قرار

در سینه شعلهٔ ایمان چو زنده شد
تاریک‌ترین شب شود چون سحر بهار

دل قبله‌گاهِ دعاهای عاشقان
دل جایگاهِ امیدِ همه نیاز

رحیمی از دلِ خود این ندا سرود
دل زنده می‌شود از عشقِ پایدار

صبر و استقامت

صبر آینهٔ روشنِ راهِ یقین
نوری‌ست فروزان به دلِ مؤمنین

در طوفانِ غم، آن‌که صبوری کند
یابد ز عنایت، مددِ آفرین

صبر است کلیدِ درِ گنجِ مراد
راهی‌ست به سوی افق‌های یقین

هر دل که تحمل کند دردِ زمان
روید ز دلش باغِ امیدِ زمین

در سختی اگر لب به شکایت نبری
گردی تو عزیزِ دلِ پاک‌آیین

صبر است سپر در برِ تیرِ بلا
حفظ است تو را از خطرِ بدگمانین

با صبر توان از شبِ غم بگذری
بینی سحرِ روشنِ صبحِ مبین

آن‌کس که به صبر آینهٔ دل صیقل داد
شد محرمِ اسرارِ حق و راستین

رحیمی به صبر این سخن آراست
صبر است طریقِ دلِ حق‌بین

آرامشِ رضا در تقدیر الهی

رضا چراغِ فروزانِ راهِ آرام
شفای جانِ پریشان و قلبِ ناکام

کسی که سر بنهد بر قضای حق
رسد به ساحلِ امن و سرایِ آرام

ز تلخیِ حوادث هراسی نیست
اگر دلش شده لبریزِ نورِ الهام

رضا چو چشمهٔ زلالِ یقین بود
بشوید از دلِ انسان غبارِ آلام

نه طعنهٔ دهر او را شکسته سازد
نه رنجِ راه کند عزمِ او را گم‌نام

کسی که دل به رضای خدا سپرده
رها شود ز غمِ گردشِ ایام

به هر چه آید اگر شکر پیشه کند
شود نصیبِ دلش دولتِ اکرام

رضا به بنده دهد عزتِ درون
کند وجودِ بشر را چو باغِ خرم‌کام

رحیمی این سخن از دل سروده
رضا رساند دلِ خسته را به آرام

اخلاص در عمل

اخلاص چراغِ دلِ اهلِ مراد
راهی‌ست به سوی کرامت و داد

هر کس که عمل ز روی اخلاص کند
یابد ز خدا هزار لطف و امداد

بی‌اخلاص اگر عبادتی هم کنی
چون جسمِ تهی بود ز روحِ وداد

اخلاص بود جوهرِ ایمانِ پاک
آیینِ دلِ روشنِ اهلِ اعتقاد

در خلوت و جلوت یکی باش و بس
تا پاک شود دفترِ هر اعتیاد

آن کس که برای خدا کار کند
آزاد شود از قفسِ حرص و فساد

اخلاص دهد عزتِ جان را دوام
برچیند از این سینه غبارِ عناد

با نیتِ پاک اگر قدم برگیری
روشن شودت راهِ سعادت چو سداد

رحیمی ز اخلاص چنین نکته سرود
اخلاص رساند دلِ انسان به مراد

نجوای دل با اسماءُالحُسنی

ای رحمن و ای رحیمِ مهربان
ای خالقِ جان و رازِ نهان

ای مالکِ روزِ جزا و حساب
ای داورِ عدلِ جاودان

ای قدوسِ پاک از هر عیب
ای مؤمن و ای نگهبانِ جان

ای عزیزِ بی‌همتا در وجود
ای جبار و ای لطفِ بی‌کران

ای حکیمِ آفرینشِ جهان
ای علیمِ آشکار و نهان

ای سمیعِ ناله‌های دل
ای بصیرِ اشکِ بی‌زبان

ای لطیفِ مهربان بر بندگان
ای خبیر از حالِ دردمندان

ای غفورِ خطای بی‌پناهان
ای شکورِ طاعتِ عاشقان

ای صبورِ بردبارِ بی‌نظیر
ای ودودِ مونسِ دل‌شکستگان

با نام تو جان صفا می‌گیرد
ای نورِ دلِ اهلِ ایمان

رحیمی به امیدِ لطفِ تو
می‌خواند تو را در هر زمان

رمضان؛ ماه رحمت و نور

رمضان، ماهِ رحمت و برکتِ بی‌انکار
می‌رسد به دل‌ها، روشنایی و انتظار

سحرگاهان نغمهٔ دعا و مناجات
می‌شود جان‌ها پر از امید و صفا و قرار

با روزه و صبر، دل‌ها پاک و نورانی
می‌رسد به انسان برکتِ جاودانِ دار

شب‌های قدر، شبِ نزولِ رحمت
می‌بخشد ز آسمان شفا و سلامتیِ بار

با ذکر و دعا، قلب‌ها زنده شود
می‌گیرد ز دل‌ها غم و غصهٔ زار

زکات و صدقه، چراغِ دلِ مؤمنان
می‌تابد در جهان، جلوه‌ای پر از انوار

با قرآن و تلاوت، جان‌ها روشن گردد
می‌شود دل‌ها غرقِ محبتِ مهربان و خار

ای رمضان، تو مونسِ دل‌های خسته
برسان از رحمتت همه را بی‌هراس و بی‌یار

هر کس که در تو به طاعت و عبادت بپردازد
می‌یابد آرامشِ دل و عزّت و افتخار

رحیمی از لطفِ خدا این سرود سرود
که ماهِ رحمت باشد چراغِ راهِ بشر در کنار

فانوسِ امید و روشنایی

فانوسِ امید می‌تابد در دل شب
می‌برد ز دل‌ها غم و تاریکی و تب

هر که به نورِ آن دل ببندد و ایمان
می‌یابد آرامشِ جان و شور و طرب

امید چراغِ راهِ عاشقانِ صبور
می‌کند دل‌ها روشن و جان‌ها پر نور

در دلِ خسته، نسیمِ امید وزد
می‌رساند دل‌ها به ساحلِ امن و سرور

هر نفسی که با نیتِ پاک شود
می‌تابد زِ آن، چراغِ جاویدِ ظهور

امید، کلیدِ درِ رحمتِ خداست
می‌گشاید راهِ دل‌ها به سوی مهر و سرور

با امید، دلِ پریشان آرام گیرد
می‌شود زندگی روشن، بی‌خطر و بی‌غبار

امید است رازِ بقا و قوتِ جان
می‌کند انسان را تاب‌آور و پابرجا

هر که در دل نورِ امید بجوید
می‌یابد ز زندگی صلح، صفا و قرار

رحیمی از عمقِ دل این نغمه سرود
که امیدست فانوسِ دل‌ها در این جهان بی‌کار

دانش و روشنایی

دانش چراغِ دل و روشنایی جان
می‌تابد در دل‌ها، روشنی و نشان

هر که به یادگیری دل بندد و تلاش
می‌یابد از زندگی شکوفایی و نشان

کتاب و قلم، راهِ رشد و معرفت
می‌کند روشن فکر و دل‌ها را در جهان

دانش، کلیدِ درهای بستهٔ دنیا
می‌سازد انسان را با خرد و توان

هر گامی که به سوی علم برداشته شود
می‌رسد به او افتخار و جایگاهِ جهان

معلم و شاگرد، هر دو بهره‌مندند
از نورِ دانش و حکمت بی‌پایان

در دلِ هر انسان اگر شوقِ دانش باشد
می‌شود دلش روشن و پر از صفای جان

دانش، رهایی‌بخشِ دلِ نادان
می‌کند دنیا و آخرتش آباد و تابان

رحیمی از دانش این نغمه سرود
که روشن کند جهان را با نورِ ایمان

باری خاک پاک پیغمبر

باری خاکِ پاکِ پیغمبر ما
تا که دل‌های بشکند، آب آب شود در بلا

پرچم عشقش بر افراشته بر جهان
تا که ظلمتِ کفر شود روشن و ناب

هر سنگر که پای نهد مردانِ دین
می‌شود دشمن زِ غیرتشان آواره و ناب

دل‌ها زِ غیرتِ مؤمنان چون آهن
می‌شکند هر زنجیرِ ستم و فساد

تا که صدای حق رسد در گوشِ عالم
می‌شود فریادِ آزادی پر از شور و ناب

خونِ پاکِ شهیدان گلزارِ راه است
می‌رود زِ خاکِ وطن، نورِ امید به همه جا

هر جوان که جان سپرد در راهِ حق
می‌شود جهان روشن، ظلمت زایل و ناب

دشمن ببیند جبههٔ غیرتِ ما
می‌لرزد زِ قدرتِ ایمان و جهاد ناب

در دلِ هر مؤمن عشق به پیامبر است
می‌سوزد همه ظلمت‌ها، می‌شود هر غم آب

تا که پرچمِ دین افراشته بماند
می‌شود راهِ پیروزی روشن و ناب

با ذکر و دعا، جان‌ها پر شور و نشاط
می‌شود مسیرِ ایمان پر از نور و آب

رحیمی از دلِ خویش این سرود سرود
که خاکِ پاکِ پیامبر ما چراغِ راه و ناب

مدرسه؛ چراغ دانش و غیرت

مدرسه، چراغِ دانش و غیرتِ ما
می‌تابد در دل‌ها، پرنور و بی‌خفا

هر کلاسش دریچه‌ای به جهانِ معرفت
می‌کند روشنِ دل‌ها، راهِ درست و فنا

معلم، راهنمای صادق و عاشقِ علم
می‌سازد انسان را توانا، پاک و جاودان

هر قلم و کتاب در دستِ شاگرد
می‌شود کلیدِ رشد و درکِ توان

مدرسه، سنگرِ فکر و ایمانِ جوان
می‌کند دل‌ها آمادهٔ صفا و کارزار

با درس و تلاش، دنیا پر از نور و امید
می‌شود هر دل روشن، جان‌ها پر از افتخار

هر که درس بخواند و به دانش دل سپارد
می‌یابد از زندگی، شکوفایی و اعتبار

مدرسه، خانهٔ اخلاق، ادب و مهر
می‌سازد جامعه را پاک، دل‌ها پر از باور

با اتحاد و همت، جوانان برمی‌خیزند
می‌کنند جهان روشن و پر از افتخار

آخرت؛ سرای جاودان

آخرت، سرای جاودانِ انسان
می‌تابد نورِ عدالت و ایمان

هر که دل بست به راهِ پروردگار
می‌یابد از زندگی، صفا و طمانیان

در آخرت، حسابِ اعمال روشن گردد
می‌شود دل‌ها سبک و جان‌ها تابان

هر نیکی که کرده‌ای در دنیا
می‌رسد ثمرش به جان و به جانان

آخرت، جایگاهِ صابر و بردبار
می‌گیرد دل‌ها را از غم و پریشان

هر که از دنیا جز مهر و حق بجوید
می‌یابد نزدِ خدا جایگاهِ باران

پروردگارِ رحیم پاداش دهد
به هر مؤمن صادق و عاشقِ ایمان

آخرت، مونسِ دل‌های خسته و بی‌قرار
می‌کند جان‌ها روشن، پر از انتظار

با عملِ نیک و دعا و صدقه و نماز
می‌شود مسیرِ زندگی هموار و تابان

رحیمی از دلِ خود این نغمه سرود
که آخرت چراغِ راهِ انسان باشد جاودان

تکبیر؛ فریاد غیرت و ایمان

الله اکبر، فریاد دل‌های ما
می‌رسد به آسمان، صدا به صدا

پرچمِ دین بر افراشته به جهان
می‌درخشد از غیرتِ عاشقان، جاودان

هر دل که پر از عشق و ایمان است
می‌سوزد زِ شوق و شورِ جوانان

تکبیر، نغمهٔ قیامِ آزادگان
می‌شکند هر زنجیرِ ستمگران

دل‌ها به جوش آید، جان‌ها فدایی
می‌شود از غیرت، جهان پر از فروغ و جاودان

هر قدمِ مؤمن، پر از صلابت و امید
می‌کند دشمن را لرزان و حیران

با تکبیر، پرچمِ حق برفراز
می‌شود مسیرِ ایمان روشن و تابان

هر که جان سپرد در راهِ دین
می‌یابد نزدِ خدا جایگاهِ یاران

تکبیر، نغمهٔ فطرت و شجاعت
می‌برد ز دل‌ها غم و پریشان

ای دل، فریاد کن با شور و شوق
که ایمان بر دل‌ها شود پرنور و تابان

رحیمی از دلِ خویش این سرود سرود
که تکبیر فریادِ عشقِ دل‌های مسلمان

مسلمین؛ پرچمداران ایمان

مسلمین، پرچمدارِ راهِ حق و ایمان
می‌درخشند در جهان، چون چراغِ جاودان

هر دل که عاشقِ دین و غیرت باشد
می‌شود پایدار و محکم و بی‌زوال و تابان

فریادِ وحدت و اتحادشان بلند
می‌رساند صلح و عدالت به هر مکان

هر گامشان پر از صبر و امید و نور
می‌کند دل‌ها روشن و جان‌ها تابان

در میدانِ زندگی، سرشار از شجاعت
می‌شکنند زنجیرِ ظلم و ستمِ زمان

مسلمین، سپرِ ایمان و غیرت
می‌شوند حافظِ حق، پایدار و استوار و جاودان

هر که در مسیرشان قدم بردارد
می‌یابد نصیبِ دنیا و آخرتِ تابان

با ذکر و دعا، دل‌ها پر از شور
می‌شود مسیرِ ایمان هموار و تابان

مسلمین، چراغِ روشنِ عدالت
می‌کنند جهان روشن، پر از امید و باران

رحیمی از دلِ خویش این سرود سرود
که مسلمین فریادِ عشق و اتحادِ انسان

مناجات الهی

ای خدای رحیم، مهربان و یکتا
بشنو نالهٔ دلِ ما در این شب‌ها

جان‌هایمان ز غم و هجران پر است
نور ده بر دل‌هایمان در هر زمان

ای رحمان، ای غفارِ بی‌کران
بخشای گناهان ما را در این جهان

دست ما را بگیر در راهِ تو ای مهربان
تا گردد دل‌هایمان پر از صفا و ایمان

ای مالکِ روزِ جزا و حسابِ انسان
درگاهت پناهِ دل‌های پریشان

ای قدوس، ای عزیز، ای جبارِ تابان
برسان ما را به لطفِ خود بی‌پایان

ای حلیم و کریم، ای شکور و غفار
می‌سوزد غم ز دل، می‌رود هر نار

ای سمیع، ای بصیر، ای علیم و خفار
می‌شود جان‌ها روشن، پر از انوار

ای رقیب، ای محصن، ای مجیب و ودود
برسان دل‌های ما به رحمتِ شگفت‌سود

ای صبور و جلیل و مقیتِ مهربان
با یاد تو زنده شود هر دل و جان

رحیمی ز عمقِ دل این مناجات سرود
که عشق و مهرِ توست چراغِ جان‌های ما در جهان

معجزه‌های یکتا

معجزه‌های یکتا، روشنای جهان
می‌کند جان‌ها ز دل‌های خسته پُر توان

هر که به قدرتِ تو دل بندد ای مهربان
می‌یابد آرامش و عشقِ جاودان

آسمان‌ها و زمین گواهِ قدرت توست
هر روز و هر لحظه جلوه‌ای از ایمان

باد و باران و گلزار، همه نشانهٔ تو
می‌شود جان‌ها پر از نور و طمان

خورشید و ماه و ستاره‌ها زنده‌اند
به حکمت و لطفِ بی‌کرانِ جان‌افشان

معجزه‌هایت درسِ صبر و امید است
می‌کند دل‌های پریشان پر از توان

هر که نردبانِ علم و ایمان بسازد
می‌یابد نزدِ تو پاداشِ جاودان

بارانِ رحمت تو، چشمهٔ نور و صفا
می‌کند دل‌ها روشن، پر از نشاط و طمان

دریا و کوه و صحرا گواهِ نامت
می‌شود جهان پر از عشق و ایمان

ای قادرِ بی‌همتا، ای رحیم و کریم
برسان دل‌های ما به لطفِ بی‌کران

رحیمی از عمقِ دل این سرود سرود
که معجزه‌های یکتا چراغِ راهِ انسان

قلب‌های پاک

قلب‌های پاک چراغِ روشنِ ایمان
می‌تابند در دل‌ها، نورشان جاودان

هر دل که خالص و پر از مهر باشد
می‌یابد آرامش و لطفِ بی‌پایان

با دعا و نیتِ پاک و عملِ صالح
می‌شود دل‌ها روشن، پر از صفا و جان

هر نفسی که ز عشق و ایمان باشد
می‌کند دل‌ها سبک، آرام و تابان

قلب‌های پاک، باغِ نور و امید
می‌سازند جهان را پر از طمان و بیان

هر که در مسیرِ حق قدم بردارد
می‌یابد نزدِ خدا مقامِ جاودان

با ذکر و یادِ خدا، دل‌ها پر نور
می‌شود مسیرِ زندگی روشن و تابان

قلب‌های پاک، مونسِ دل‌های خسته
می‌کنند جان‌ها پر از شور و نشاط و توان

هر نیکویی که از دل پاک جاری شود
می‌رود ز دل‌ها هر غم و پریشانیِ زمان

رحیمی از دلِ خود این نغمه سرود
که قلب‌های پاک چراغِ راهِ انسان

شور ایمان

شور ایمان، چراغِ دل‌های ما وادی
می‌تابد در جان‌ها، پر نور و شادی

هر دل که به عشقِ حق پرورده شود
می‌یابد آرامش، دل‌ها پر از هادی

با ذکر و دعا، جان‌ها زنده و سرشار
می‌شود مسیرِ زندگی روشن و بادی

ای مؤمنان، فریاد کنید با غیرت
تا ظلمتِ دنیا شود زِ نورِ هادی

شور ایمان، نغمهٔ قلب‌های پاک
می‌کند جان‌ها روشن و پر از شادی

هر که قدم بردارد در مسیر حق
می‌یابد نزدِ خدا مقامِ والایی

با عمل صالح و نیتِ خالص
می‌شود دل‌ها روشن، پر از روشنی

شور ایمان، کلیدِ دل‌های عاشق
می‌کند جهان روشن، پر از صفایی

هر نیکی که از دل خالص جاری شود
می‌رود ز دل‌ها هر غم و تنهایی

رحیمی از عمقِ دل این نغمه سرود
که شور ایمان چراغِ راهِ بشری

مقدس؛ چراغِ ایمان

مقدس، روشنای دل‌ها و جان‌ها
می‌تابد در دنیا، پر از نور و ایمان‌ها

هر که دل ببندد به راهِ حق و صداقت
می‌یابد نزدِ خدا مقامِ والا و ایمان‌ها

خانه‌ها و مسجد و مدرسه، همه گواه
می‌شود دل‌ها پر از نور و صفا و جان‌ها

با عملِ صالح و نیتِ پاکِ دل
می‌شود زندگی روشن، پر از امید و نشان‌ها

مقدس، نغمهٔ عشق و غیرتِ مؤمن
می‌کند جهان روشن، پر از نور و تابان‌ها

هر گام که بردارد انسان در راهِ حق
می‌یابد نزدِ خدا پاداشِ بی‌پایان‌ها

با دعا و تلاوت و صدقه و نماز
می‌شود دل‌ها سبک، پر از شور و جان‌ها

مقدس، چراغِ هدایت و عشقِ راستین
می‌کند دل‌ها پر از شور و صفای انسان‌ها

هر نفسی که با یادِ خدا سپری شود
می‌رود ز دل‌ها هر غم و پریشانی‌ها

رحیمی از عمقِ دل این نغمه سرود
که مقدس چراغِ راهِ دل‌ها و انسان‌ها

دعا

دعا چراغِ دل در شب‌های تار
می‌تابد و می‌سازد جان را به کار

هر که به دستِ دعا دل بسپارد
می‌یابد از خدا آرامش و قرار

به هر نالهٔ خالص، لطفی برسد
می‌شود ز دلِ عاشق پر از انوار

دعاست کلیدِ درِ رحمت الهی
می‌گشاید قفلِ دل‌های بیمار

با دعا، دلِ پریشان آرام گیرد
می‌شود زندگی روشن و بی‌خطر

دعای صادقانه دل‌ها را سبک کند
می‌کند ز غمِ جهان رها و بیدار

در دعا، امید و عشق جاودان است
می‌رساند جان‌ها به سوی یار

هر نفسی که در ذکر و دعا سپری شود
می‌شود زنده دل، پر از امید و اقرار

دعاست نغمهٔ دلِ عاشقانِ خالص
می‌کند راهنمای هر رهرو و بیدار

با دعا، دنیا و آخرت روشن گردد
می‌آید از لطفِ خدا بر انسان انوار

رحیمی از عمقِ دل این نغمه سرود
که دعاست چراغِ جان‌ها و دل‌های خمار

ابوالملیک رفیع‌الله رحیمی کیست؟

ابوالملیک رفیع‌الله رحیمی نویسنده، شاعر معاصر و پژوهشگر علوم اسلامی است .نام اصلی او رفیع‌الله بوده و با کنیهٔ «ابوالملیک» شناخته می‌شود .تخلّص شعری وی ‹‹رحیمی›› است که از نام خانوادگی‌اش گرفته شده است .او از قوم اوزبیک و دارای ملیت افغان می‌باشد.

ابوالملیک رفیع‌الله رحیمی در سال ۱۳۸۷ هجری خورشیدی در قریهٔ شیربیک، ولسوالی قوشتپه، ولایت جوزجان افغانستان چشم به جهان گشود .وی فرزند الحاج مفتی امان‌الله ابوزبیر و نوادهٔ عبدالرحمن است و در خانواده‌ای دیندار، علم‌دوست و اخلاق‌مدار پرورش یافت.

او از دوران کودکی به فراگیری قرآن کریم پرداخت و به‌تدریج علوم اسلامی از جمله حدیث، فقه، اصول فقه و عقاید را نزد استادان محلی آموخت .هم‌زمان، علاقهٔ جدی به ادبیات فارسی در او شکل گرفت و مطالعهٔ آثار بزرگان ادب همچون سعدی، حافظ، سنایی، مولانا، بیدل دهلوی و دیگر شاعران کلاسیک، نقش مهمی در پرورش ذوق ادبی و شکل‌گیری نگاه شعری وی ایفا کرد.

سبک شعری ابوالملیک رحیمی، سنتی و کلاسیک است و اشعار او غالباً بر پایهٔ اوزان عروضی سروده می‌شود .مضامین شعرهایش بیشتر رنگ و بوی دینی، اخلاقی و انسانی دارد و موضوعاتی چون اخلاق اسلامی، دعوت و ارشاد، امر به معروف و نهی از منکر، محبت پیامبر اکرم ﷺ، جایگاه خلفای راشدین، احترام به علما، تقوای اجتماعی، نیکی به والدین، مهرورزی، وفاداری، نوع‌دوستی و مسئولیت‌پذیری اجتماعی را در بر می‌گیرد.

رحیمی بر این باور است که شعر، تنها ابزار زیباسازی زبان نیست، بلکه وسیله‌ای مؤثر برای تربیت انسان، بیدارسازی جامعه و اصلاح اخلاقی امت به شمار می‌رود .از همین‌رو، شعر را رسالتی فرهنگی و دینی می‌داند و در سروده‌های خود همواره بر این اصل پای می‌فشارد.

در سال ۱۴۴۷ هجری قمری /۱۴۰۴ هجری خورشیدی، وی نخستین اثر مکتوب خود را با عنوان« گنجینهٔ اشعار رحیمی» گردآوری و منتشر کرد .این کتاب مجموعه‌ای از سروده‌های دینی، اخلاقی، اجتماعی و عرفانی است که با رعایت اصول شعر سنتی و دقت ادبی فراهم آمده و می‌توان آن را نمونه‌ای از شعر کلاسیک متعهد در نسل معاصر دانست.

از دیگر آثار او می‌توان به:
گنجینهٔ اشعار رحیمی (جلد اول)
زمزمه‌های شبانه (جلد اول)
بانک ایمان انانسری
وغیره ...
اشاره کرد.

ابوالملیک رفیع‌الله رحیمی همچنان در کنار تحصیلات دینی و فعالیت‌های پژوهشی، به تألیف، سرودن شعر و خدمت به فرهنگ اسلامی مشغول است و می‌کوشد با قلم و اندیشهٔ خویش، سهمی در گسترش آگاهی، اخلاق و معنویت در جامعه ایفا کند.

او معتقد است که شاعر باید آینهٔ دردها، نیازها و ارزش‌های امت اسلامی باشد و شعر باید انسان را به سوی خیر، پاکی، بیداری و فضیلت‌های اخلاقی فراخواند؛ رسالتی که وی همواره در آثار خود زنده نگاه داشته است.

اولا از خداوند متعال سپاس گذاری میکنیم که شاعر صاحب را به این مقصدها رساند.
و ثانیا:
سپاس بی‌کران از همه خوانندگان گرامی که همراه این کلمات شدند .امید که این اشعار سرچشمه‌ای باشد برای دل‌های پرنور و جان‌های پاک.

✨ **.ومن الله توفیق و به نستعین .**

پایان

یاداشت